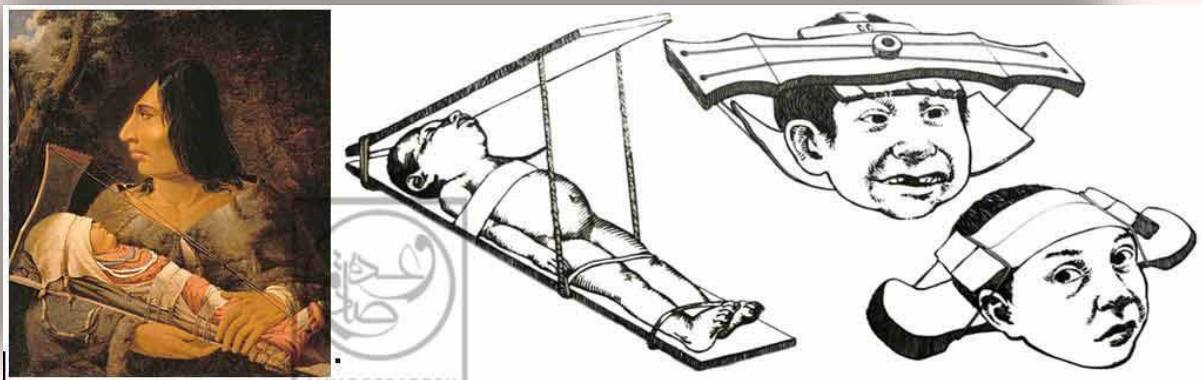


بسم الله الرحمن الرحيم

فرضیه ی تکامل؛ منطقه ی ممنوعه! (۵) بخش ۵

مطالعه ی فسیل های « نئاندرتال »



تذکر: سلسله مقالات «فرضیه ی تکامل؛ منطقه ی ممنوعه!» متعلق به وبسایت «وعده صادق» به نشانی www.alvadossadeqh.com می باشد. وبگاه « شکوه آفرینش: shokooh-afarinesh.ir » تنها این مطالب را جمع آوری کرده است و نکات مهم آن را برجسته، خط کشی و رنگ گذاری کرده و آن ها را در قالب PDF عرضه کرده است. بنابراین خوانندگان محترم هم چنین می توانند برای مطالعه ی این سلسله مقالات به وبگاه «شکوه آفرینش» و یا به بخش «مقالات ویژه» در وبگاه «وعده صادق» مراجعه نمایند.

هم چنین، همان طور که در بند بعد می خوانید طبق بیان نویسنده این مقالات انتشار این مطالب بدون ذکر منبع اصلی (سایت وعده صادق) مورد رضایت نویسنده ی آن ها نمی باشد:

{{با توجه به نابرابری عددی جبهه ی منتقد « فرضیه ی تکامل » با جبهه ی حامیان آن، قطعاً دوستان عزیز و بزرگواری هستند که تمایل دارند تا به نشر این سلسله مقالات کمک نمایند و ان شاء الله ما را در مسیر پیش رو، یاری فرمایند. ضمن تشکر از این عزیزان و بزرگواران، استدعا می نمایم که تمامی مطالب نقل شده از این سلسله مقالات، با ذکر منبع باشد.

به دلیل بروز مشکلات زیاد ناشی از عدم درج منبع مقالات لینک داده شده یا کپی شده از وبسایت « وعده ی صادق » و ناتوانی بسیاری از افراد کپی کننده ی این مطالب از پاسخگویی به سوالات و شبهات طرف مقابل، وبسایت « وعده ی صادق »، پیگیری این نوع کپی کاری بدون درج منبع را از طریق مجاری قانونی، حق خود می داند.}}

مطالعه ی سنگواره های « نئاندرتال »

یکی از مباحث مورد علاقه ی تکامل شناسان، مباحث مرتبط با «هومینید ها : انسان ساها»ی موسوم به « نئاندرتال: Neanderthal » (۱۱۶) می باشد. مطالعات متعددی که در طی سال های اخیر پیرامون انسان ساهای موسوم به « نئاندرتال: Neanderthal » (۱۱۶) صورت گرفته است؛ ابهامات، ایرادات و سوالات لاینحلی را درباره ی نئاندرتال ها ایجاد نموده، که متأسفانه با سکوت رسانه ای و بعضاً توجیهات سفسطه وار تکامل شناسان همراه بوده است.

« نئاندرتال: Neanderthal » ها طبق ادعای تکامل شناسان، «هومینید ها : انسان ساها»یی هستند که فسیل های منتسب به آن ها، از مناطق مختلفی اعم از جنوب اروپا، قفقاز، آسیای مرکزی و خاورمیانه، یافت شده است. هنوز که هنوز است، خود تکامل شناسان نیز پیرامون این که « نئاندرتال ها »، « گونه ای جدا از انسان ها » بوده اند یا این که در داخل «گونه ی انسان (خردمند)» بوده و تنها زیرگونه ای از انسان ها می باشند، اتفاق نظر ندارند!!! (۱۱۸)



Commentary

Hominids and hybrids: The place of Neanderthals in human evolution

Ian Tattersall*† and Jeffrey H. Schwartz‡

*Department of Anthropology, American Museum of Natural History, New York, NY 10024; and †Department of Anthropology, University of Pittsburgh, Pittsburgh, PA 15260

As the first extinct human relatives to have become known to science, the Neanderthals have assumed an almost iconic significance in human evolutionary studies: a significance that has, of course, been greatly enhanced by the very substantial fossil and behavioral record that has accumulated since the original Feldhofer Cave skullcap and partial skeleton were accidentally uncovered, on a pre-Darwinian August day in 1856, by lime miners working in Germany's Neander Valley (1–3). Yet even now, 14 long decades later, paleoanthropological attitudes toward the Neanderthals remain profoundly equivocal. Thus, although many students of human evolution have lately begun to look favorably on the view that these distinctive hominids merit species recognition in their own right as *Homo neanderthalensis* (e.g., refs. 4 and 5), at least as many still regard them as no more than a strange variant of our own species, *Homo sapiens* (6, 7). This difference represents far more than a simple matter of taxonomic hair-splitting. For, as members of a distinct species, of a completely individuated historical entity, the Neanderthals demand that we analyze and understand them on their own terms. In contrast, if we see them as mere subspecific variants of ourselves, we are almost obliged to dismiss the Neanderthals as little more than an evolutionary epiphenomenon, a minor and ephemeral appendage to the history of *Homo sapiens*.

Neanderthal apomorphy (anatomical uniqueness), it is unsurprising that the remarkable recent sequencing of a short stretch of mtDNA isolated from the Feldhofer individual revealed this specimen to be a distant outlier when compared with all modern human populations (11).

The Neanderthals were highly successful over a large region for a substantial period of time, but this situation changed dramatically with the arrival in Europe of the first modern humans, *Homo sapiens*. Indications are that these "Cro-Magnons" had begun to arrive both in eastern Europe (12) and in the far northeast of the Iberian Peninsula (13) by ~40 kyr ago; and within little more than 10 kyr, the Neanderthals were gone. The mechanism of their eviction has long been debated, but there are four main possibilities (14). The first and second of these, that the Neanderthals were eliminated by the moderns in direct conflict or by indirect economic competition, both imply the separate species status of the former, as does any combination of the two. The alternatives, that the Neanderthals had simply evolved rapidly into moderns or that the genes of the invading moderns simply "swamped" those of the Neanderthals, both imply some form of species continuity.

Claims for evidence of "transition" between Neanderthals and moderns, based on supposedly "intermediate" fossils dating from a short window of time around 40–30 kyr ago (15),

هنوز که هنوز است، خود تکامل شناسان نیز پیرامون این که «نئاندرتال ها»،

«گونه‌ای جدا از انسان ها» بوده اند یا این که در داخل «گونه ی انسان (خردمند)»

بوده و تنها زیرگونه ای از انسان ها می باشند، اتفاق نظر ندارند!!

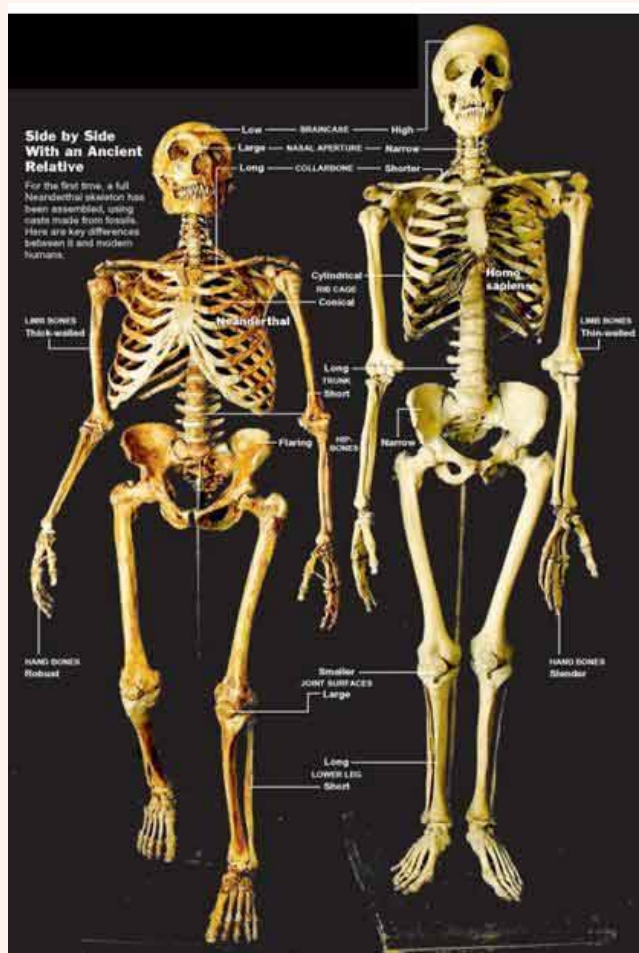
البته در طی چند سال اخیر، این معضل نه تنها حل نشده، بلکه پیچیدگی های این مبحث، بیشتر هم شده است. به نحوی که شواهد جدید، سوالات جدید و ابهامات جدی را پیرامون چپستی «نئاندرتال ها» مطرح نموده اند!

به هر حال از آن جا که تأکید مقاله ی فعلی ما بر موضوع فسیل شناسی است، فعلاً مباحث مربوط به فسیل شناسی «نئاندرتال ها» مورد بحث قرار گرفته و نکات مربوط به مسایل ژنتیکی آن ها با جزییات کمتر در این مقاله، و به صورت تفصیلی در قسمت های بعدی این سلسله مقالات، مورد بحث قرار خواهند گرفت.

اما بنا بر ادعای تکامل شناسان، اسکلت « نئاندرتال ها » ویژگی های خاصی داشته که موجب گردیده است تا توجه این گروه، به سمت آن ها جلب شود که عمده ی این ویژگی ها نیز مربوط به « **جمعیه** » ی آن ها بوده است. (۱۱۹)

طبق ادعای تکامل شناسان، اسکلت « نئاندرتال ها »، حجم بیشتر و بزرگتر، حفره ی بینی بزرگتر، حدقه ی چشم گردتر و ... نسبت به انسان های امروزی داشته اند و از نظر استخوان بندی کلی نیز نسبت به انسان های امروزی درشت اندام تر بوده اند! (۱۱۹)

در تصاویر زیر، وضعیت کلی استخوان بندی « نئاندرتال ها » و مقایسه ی آن ها با اسکلت انسان های امروزی را طبق ادعای تکامل شناسان، ملاحظه می فرمایید: (۱۲۰)



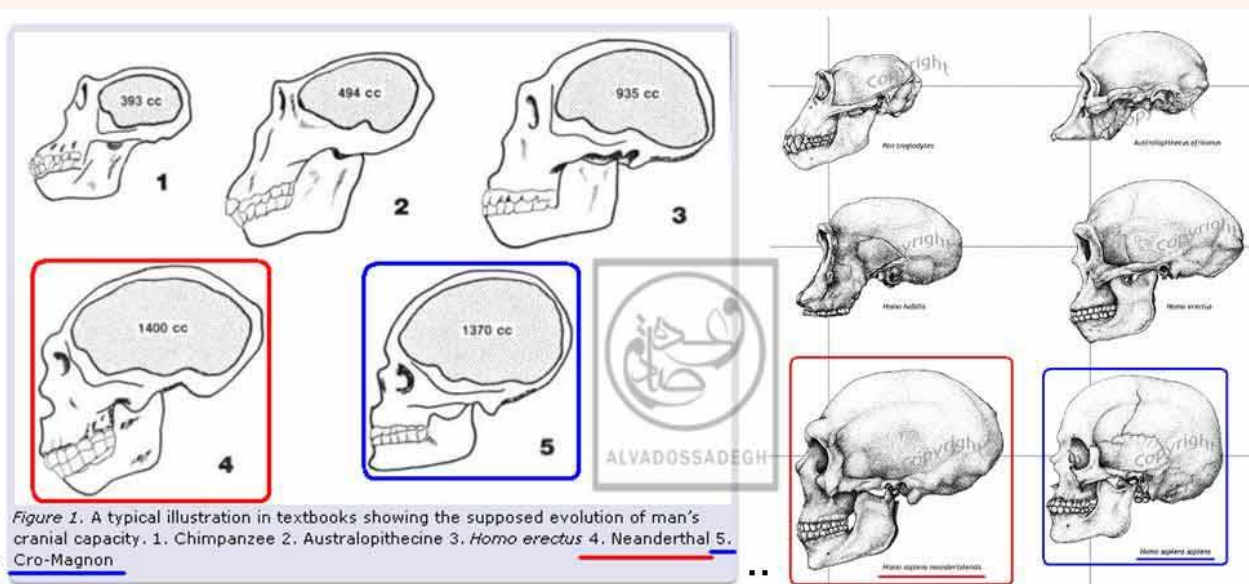
تصویر سمت راست : اسکلت منسوب به یک « نئاندرتال : Neanderthal »

تصویر سمت چپ : مقایسه ی بین اسکلت منسوب به نئاندرتال (چپ) با انسان های امروزی (راست).

همان گونه که ملاحظه فرمودید، « دیرینه شناسان »، تفاوت های ظاهری خاصی را برای افتراق فسیل های منتسب به « نئاندرتال ها »، مد نظر گرفته اند که مخاطبان محترم می توانند خود به مطالعه ی این خصوصیات در منابع دیگر بپردازند و ما به دلیل جلوگیری از طولانی شدن بحث، از ذکر آن ها خودداری می نماییم.

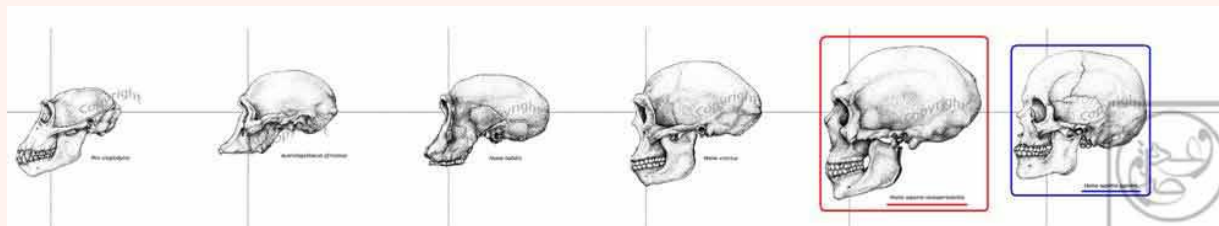
اما در **ویژگی های ظاهری** « نئاندرتال ها »، خصوصیات جالبی وجود دارند که **چالش های جدی** در ادعاهای تکامل شناسان، ایجاد می نمایند! برخی از این خصوصیات به شرح زیر می باشند:

الف) حجمه های منتسب به « نئاندرتال ها »، از حجمه ی انسان های امروزی، کمی بزرگ تر بوده است. این مسئله در کتب و مقالات علمی مختلف، مورد اشاره قرار گرفته است: (۱۲۱)



همان گونه که ملاحظه می فرمایید، در کتب و مقالات مختلف، اشاره شده است که حجم جمجمه ی فسیل های منتسب به « نئاندرتال ها: Neanderthals » (کادر قرمز رنگ)، بیشتر و بزرگ تر از حجم جمجمه ی فسیل های انسان های امروزی (کادر آبی رنگ)، بوده است! نکته ی جالب دیگر این دو تصویر، اختلاف نظر تکامل شناسان بر سر « گونه » ی مجزا بودن « نئاندرتال » نسبت به انسان است که حتی در نامگذاری ها هم خود را نشان می دهد به طوری که در تصویر چپ (Homo Neanderthalensis یا Neanderthal) اما در تصویر راست (Homo Sapiens Neanderthalensis) نامگذاری شده که به معنای اعتقاد به «هم گونه » بودن «نئاندرتال » با انسان های امروزی می باشد!!!

این مسئله (بزرگ تر بودن جمجمه ی منتسب به نئاندرتال ها نسبت به انسان های امروزی)(۱۲۱)، بسیار حائز اهمیت است، زیرا موجب بر هم ریختن توالی فسیلی خطی «انسان ساها: Hominids» می شود!

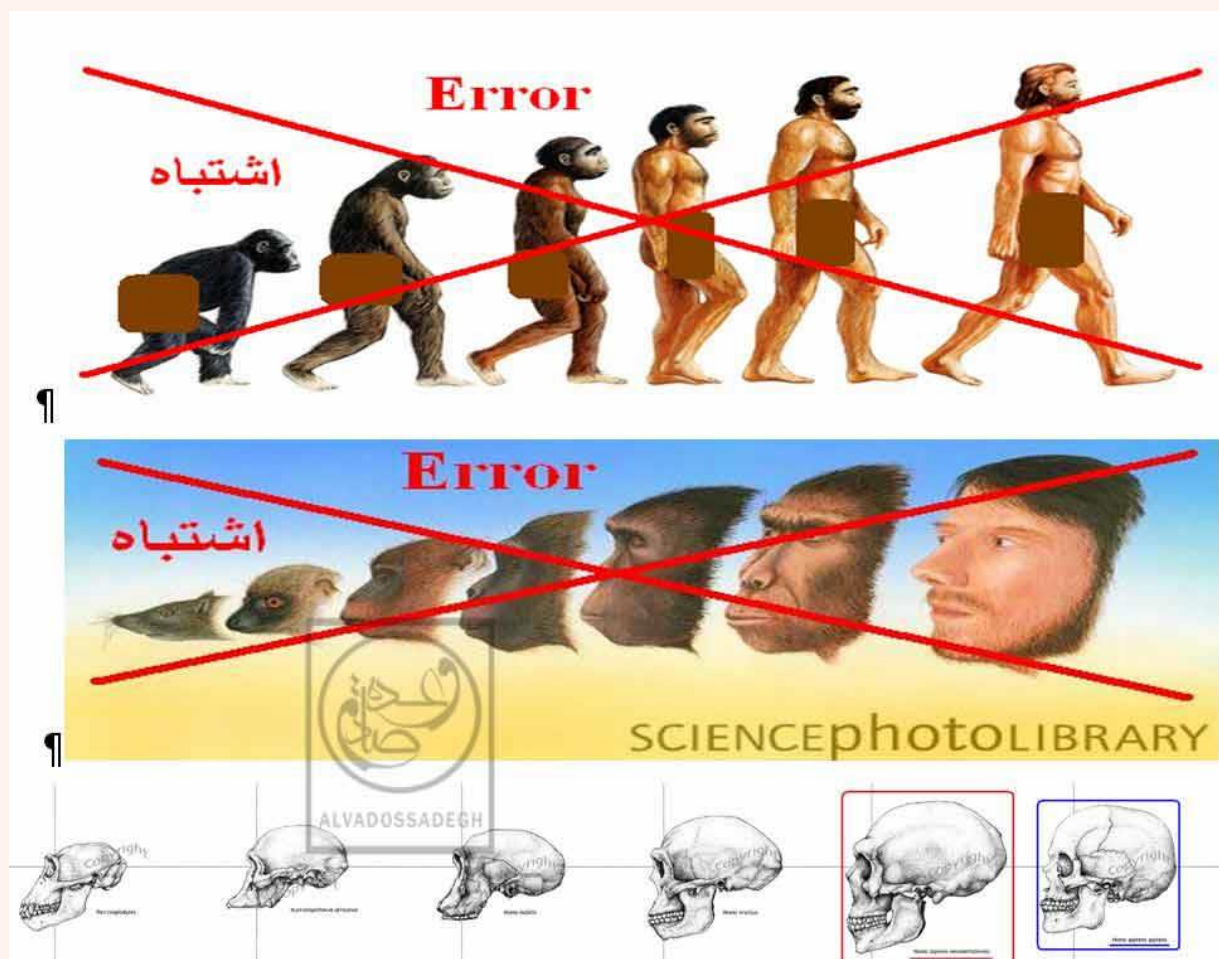


توالی فسیلی جمجمه های « انسان ساها: Hominids » به ترتیب زمان! همان گونه که ملاحظه می فرمایید، جمجمه ی فسیل های منتسب به « نئاندرتال ها: Neanderthals » (کادر قرمز رنگ)، حجیم تر از جمجمه ی فسیل های انسان های امروزی (کادر آبی رنگ)، بوده است! این مسئله، موجب به هم خوردن توالی فسیلی خطی جمجمه های منتسب به « انسان ساها: Hominids » می شود! خوش بختانه چنین اتفاقی دقیقاً در قسمت آخر توالی فسیلی خطی اتفاق افتاده و ما قطعاً می دانیم

که انسان های امروزی در عصر حاضر زندگی می کنند!!! و اگر « نئاندرتال » وجود خارجی داشته باشد، قطعاً قبل از عصر کنونی می زیسته است!!! بدین ترتیب، با توجه به بزرگتر و حجیم تر بودن مجموعه های فسیل های منتسب به « نئاندرتال ها » نسبت به انسان های امروزی، قطعاً توالی فسیلی خطی تکامل شناسان به هم خورده و آن ها نخواهند توانست از این حربه برای پیش بردن ادعاهای خودشان استفاده کنند!

خوشبختانه چنین اتفاقی دقیقاً در قسمت آخر توالی فسیلی خطی اتفاق افتاده و ما قطعاً می دانیم که انسان های امروزی در عصر حاضر زندگی می کنند!!! و اگر « نئاندرتال » وجود خارجی داشته باشد، قطعاً قبل از عصر کنونی باید می زیسته است!!! بدین ترتیب، با توجه به بزرگتر و حجیم تر بودن مجموعه های فسیل های منتسب به « نئاندرتال ها » نسبت به انسان های امروزی، قطعاً توالی فسیلی خطی تکامل شناسان به هم خورده و آن ها نخواهند توانست از این حربه برای پیش بردن ادعاهای خودشان استفاده کنند!

بر اساس این توصیفات، تصاویر زیر که به وفور در مجلات و رسانه ها ملاحظه می گردد، از بیخ و بن غلط و اشتباه بوده و انتشار دهندگان آن یا نادان هستند و یا در صورتی که دانسته مرتکب آن شده باشند، کلاه بردار و دروغ گو می باشند: (۱۲۲)



تصاویر بالا و وسط که به وفور در مجلات و رسانه ها ملاحظه می گردد، از بیخ و بن غلط و اشتباه بوده و انتشار دهندگان آن یا نادان هستند و یا در صورتی که دانسته مرتکب آن شده باشند، کلاه بردار و دروغ گو می باشند! مجموعه ی فسیل های منتسب به « نئاندرتال ها: Neanderthals » (کادر قرمز رنگ)، حجیم تر از مجموعه ی فسیل های انسان های امروزی (کادر آبی رنگ)، بوده است! (تصویر پایین) این مسئله، موجب به هم خوردن توالی فسیلی خطی مجموعه های منتسب به «انسان ساها: Hominids» می شود!

بدین ترتیب، توالی فسیلی خطی « انسان ساها: Hominids » به غیر از کتب و مجلات عمومی و بجز به منظور فریب طیف وسیعی از مخاطبان عام، دیگر هیچ کاربردی در مجامع علمی و حتی در بین به اصطلاح دانشمندان تکامل شناس ندارد! چرا که از نظر علمی، در همان وهله ی اول رد می شود! اما متأسفانه کماکان از این گونه توالی های فسیلی خطی به عنوان حربه ای کثیف

در مجلات عمومی و رسانه های پر مخاطب عامه پسند استفاده می شود! به جای توالی فسیلی خطی « انسان ساها: Hominids » ، تکامل شناسان در مجامع علمی از توالی شاخه ای « انسان ساها: Hominids » استفاده می کنند که در ادامه ی مقاله به آن خواهیم پرداخت.

(ب) بجز مسئله ی بزرگی حجمه ی « نئاندرتال ها » و مشکلاتی که این مسئله برای تکامل شناسان پدید آورده است، مسایل دیگری نیز وجود دارند که از نظر اسکلتی، باز هم فسیل های منتسب به « نئاندرتال ها » را به چالش می کشند:

(A) همان گونه که قبلاً نیز اشاره کردیم، تنوع و گوناگونی بسیاری در چهره، حجمه و اسکلت انسان های نژادهای مختلف عصر کنونی ملاحظه می گردد. از تفاوت فاحش در اندازه ی حجمه (۱۱۱) گرفته، تا استخوان بندی، رنگ پوست، رنگ مو و ... این مسئله در ورزش و طب ورزشی کاملاً شناخته شده است! (۱۲۳) برای مثال نژادهای شرق آسیا همچون اهالی کره، ژاپن، چین، تایلند و ... در ورزش های سرعتی بسیار موفق هستند و اهالی قاره ی آفریقا در ورزش های استقامتی مانند دو و میدانی، دو ماراتن و ... همواره در صف مدال آوری می باشند و مردم قاره ی اروپا و به خصوص شمال این قاره، در ورزش های قدرتی و نیازمند زور بازو و فیزیک بدنی قوی حرفی برای گفتن دارند. (۱۲۳)



چهره ی چهار جوان از چهار نژاد مختلف: (از راست به چپ) جوان بومی مالزیایی، جوان آفریقایی، جوان کره ای و جوان اروپایی. (به تفاوت های واضح در رنگ پوست، جمجمه و اجزای چهره، توجه فرمایید.)



تفاوت های بدنی و گوناگونی وضعیت فیزیکی افراد نژادهای مختلف، در ورزش و طب ورزشی کاملاً شناخته شده است! برای مثال نژادهای شرق آسیا همچون اهالی کره، ژاپن، چین، تایلند و ... در ورزش های سرعتی بسیار موفق هستند و اهالی قاره ی آفریقا در ورزش های استقامتی مانند دو و میدانی، دو ماراتن و ... همواره در صف مدال آوری می باشند و مردم قاره ی اروپا و به خصوص شمال این قاره، در ورزش های قدرتی و نیازمند زور بازو و فیزیک بدنی قوی حرفی برای گفتن دارند.

اما همه ی انسان های عصر کنونی، واقعاً انسان از « گونه » ی انسان هستند! یعنی علی رغم تفاوت های ظاهری، قابلیت ازدواج با یکدیگر داشته و در اثر ازدواج آن ها نیز فرزندانی بارور به دنیا می آیند! بنابراین تفاوت های جسمی بین نژادهای مختلف انسان ها، به معنای وجود این افراد در « گونه » های مجزا نیست!

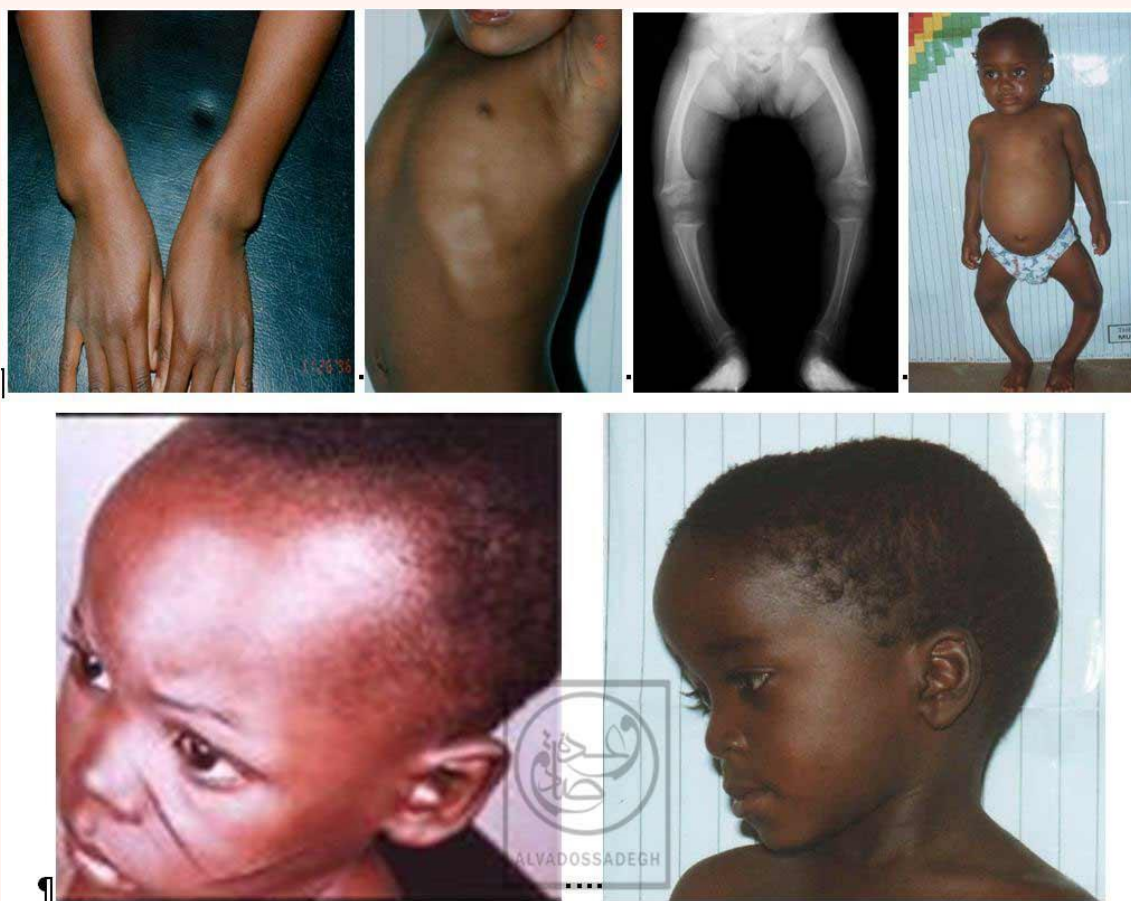
در مورد « نئاندرتال ها » نیز وضعیت به همین منوال است. یعنی تفاوت های ظاهری و اسکلتی آن ها با انسان های امروزی نیز، لزوماً به این معنا نیست که آن ها از « گونه » ای جدا از انسان ها

می باشند، بلکه ممکن است نژاد خاصی از انسان ها بوده باشند. کما این که امروزه نیز برخی ویژگی های ظاهری « نئاندرتال ها » (۱۲۵) در برخی جمعیت ها ملاحظه می گردد.



شباهت تصاویر بازسازی شده ی منتسب به « نئاندرتال ها » (تصاویر بالا) با دو انسان امروزی (تصاویر پایین). تصویر پایین چپ، نیمرخ « هنری کیسینجر » سیاستمدار مشهور آمریکایی است!

(B) یکی از بیماری‌های شناخته شده در انسان‌ها، بیماری «ریکتز (نرمی استخوان): Rickets» (شکل کودکی) یا «استئومالاسی: Osteomalacia» (شکل بزرگسالی) می‌باشد (۱۲۴) که عمدتاً و به صورت شایع، در اثر کمبود ویتامین D پدید می‌آید (۱۲۴)، اما علل نادر دیگری هم دارد. این بیماری، عوارض متابولیک و اسکلتی متعددی دارد که باعث نرمی استخوان‌ها، انحنای استخوان‌های تحمل‌کننده وزن، بدشکلی استخوان‌های میچ دست، قفسه‌ی سینه، نرمی استخوان‌های جمجمه (کraniotables)، تغییر شکل جمجمه و ... می‌شود: (۱۲۴)



بیماری «ریکتز (نرمی استخوان): Rickets» (شکل کودکی) یا «استئومالاسی: Osteomalacia» (شکل بزرگسالی) عمدتاً و به صورت شایع، در اثر کمبود ویتامین D پدید می‌آید، اما علل نادر دیگری هم دارد. این بیماری، عوارض متابولیک و اسکلتی متعددی دارد که باعث نرمی استخوان‌ها، انحنای استخوان‌های تحمل

کننده ی وزن، بد شکلی استخوان های مچ دست، قفسه ی سینه، نرمی استخوان های جمجمه (کraniotabes)، تغییر شکل جمجمه و ... می شود.

اما یکی از موارد جالب توجه که به بحث ما مربوط می شود، یافتن شواهدی از ابتلا به « کمبود ویتامین D » در « نئاندرتال ها » می باشد! در تعدادی از مقالات که سال ها قبل (۱۹۷۰ میلادی) و در مجلات مشهور « Nature » و « The Sciences » به چاپ رسیده بودند، به این نکته اشاره شده بود که در اسکلت « نئاندرتال ها »، شواهد مشکوکی از ابتلا به بیماری « ریکتز (نرمی استخوان): Rickets » یا « استئومالاسی: Osteomalacia » ملاحظه می گردد: (۱۲۶)

© 1970 Nature Publishing Group

Was Virchow Right about Neandertal ?

by
FRANCIS IVANHOE
Hughes Parry Hall,
Cartwright Gardens,
London WC1

Neandertals living in early Würm times may have suffered from a vitamin D deficiency.

ALVADOSSADEGH

NEARLY a hundred years ago Virchow diagnosed rickets in the Neandertal bones, accounting so for their peculiar simian cast¹. Though this was not the first time such an opinion had been published², it was the first authoritative statement by one expertly acquainted with the disease who was also personally familiar with the fossil material. As other diluvial hominids of the same type turned up in Belgium and France and the day was carried for Darwinism, however, Virchow's carefully argued and factual diagnosis concerning the earlier finds became discredited—by association, if never objectively. But the growth of knowledge since, anthropological as well as medical, suggests that Virchow's view may have been essentially correct.

discernible in the interstadial samples, for example, in Krapina³ as related to La Ferrassie, in Skhul as related to Tabun¹⁰. (Similarly the Niah skull from Borneo, dated 40,000 BP may be related to the Solo population from nearby Java; but the cultural context in the comparison is less well defined.) The radiocarbon method of dating has also made it possible to assign the transition between Mousterian flake cultures and Upper Palaeolithic blade-burin-bone cultures, on something like a worldwide basis, to the end of the Paudorf interstadial¹¹. From the standpoint of human ecology, the most important element of the more recent cultures, in their fully evolved form associated with the Cro-Magnon type of modern man (30,000 BP and later), was the development of fishing by

وجود شواهدی از بیماری « ریکتز » ناشی از کمبود ویتامین D در « نئاندرتال ها ».

لازم به ذکر است که در طی مطالعات انجام شده به وسیله ی رادیوگرافی (X-Ray) بر روی استخوان های منتسب به « نئاندرتال ها » نیز، شواهدی به نفع کمبود ویتامین D (ریکتز و استئومالاسی) ملاحظه گردیده است: (۱۲۶)

D-deficient neanderthal

Neanderthal man's simian-like appearance may have been due to rickets resulting from endemic vitamin D deficiency rather than to evolutionary anomaly. Microscopic examination of Neanderthal teeth demonstrate "interglobular spaces in the dentine . . . practically specific of rickets . . . [and] unequivocal evidence of serious vitamin D deficiency." X-ray bone diffractions of Neanderthal fossils suggest the characteristic rickets ring pattern, writes Dr. Francis Ivanhoe in Nature (Aug. 8, 1970).

First suggested by Virchow nearly a century ago, the rickets hypothesis finds further support in the fact that "every Neanderthal

وجود شواهدی از ابتلای « نئاندرتال ها » به بیماری « ریکتز (نرمی استخوان ها) » در
بررسی به وسیله ی « X-Ray » .

همچنین در بررسی هایی که بر روی مجموعه های منتسب به تمامی کودکان « نئاندرتال » تا
زمان تألیف مقالات مذکور به عمل آمده بود، شواهد ابتلا به بیماری « ریکتز (نرمی استخوان) »
وجود داشت! (۱۲۶ و ۸۷)

Evidence of Rickets in Neandertals

That an endemic deficiency of vitamin D prevailed for man during Mousterian times is certainly not contradicted by the direct evidence of the fossils themselves. It has long been held that the Neandertal child is a small replica of the adult²⁶—a situation unique among Primates, and something of an oversimplification as well, because in some respects, for instance frontal height, the Neandertal child may fall within or even surpass the modern range of variation²⁶. But the crucial point which has not been emphasized is that every Neandertal child skull studied so far shows signs compatible with severe rickets*. Clinically, the disease is most active between 6 and 24 months of age, and as far as the skull is concerned is characterized chiefly by a large head, late closure of the sutures and fontanelles, a high bulbous forehead ("olympian front"), bulging at the four corners ("caput quadratum"), localized round patches of weakened or defective bone ("cranio-

* I have examined the following Neandertal individual remains: La Chapelle-aux-Saints adult, Engis child, La Ferrassie I to VI adults and children, Gibraltar adult and child, Neandertal, Pech-de-l'Aze, La Quina adult and child, Skhul IX adult, Tabun I adult.

در بررسی هایی که بر روی مجموعه های منتسب به تمامی کودکان « نئاندرتال » تا زمان تألیف مقالات مذکور به عمل آمده بود، شواهد ابتلا به بیماری « ریکتز (نرمی استخوان) » وجود داشت!

با توجه به مطالب ذکر شده ، به نظر می رسد که احتمال وجود بیماری « ریکتز (نرمی استخوان)» (۱۲۴) و « استئومالاسی » (۱۲۴) در اسکلت های منتسب به « نئاندرتال ها »، مسئله ای است که نیاز به توجه و پیگیری فعال و جدی دارد اما متأسفانه آن چه که در عرصه ی جامعه ی علمی مشاهده می گردد، سکوت و کم توجهی نسبت به چنین احتمالی است! به طوری که مقالات علمی تأیید کننده یا حتی رد کننده ی چندی نسبت به مقالات فوق، از آن تاریخ (سال ۱۹۷۰ میلادی) تاکنون، در مجلات معتبر علمی منتشر نشده اند! (۱۲۷) در واقع، به نظر می رسد که به منظور مسکوت ماندن هر چه بیشتر این قضیه، حتی مقالات مخالف مقالات فوق نیز انتشار نیافته اند تا به مرور زمان، چنین احتمالی، به فراموشی سپرده

شود! این مسئله نیز نشان دهنده ی بخشی دیگر از سانسورها و پنهان کاری های مافیای علمی طرفدار فرضیه ی تکامل می باشد.

(C) علاوه بر بیماری هایی همچون « سر کوچک (میکرو سفالی): Microcephaly» (۳۴) و «هیدروسفالی: Hydrocephaly» (۳۵) و بیماری های دیگری همچون « درشت پایانکی (آکرومگالی): Acromegaly» (۲۵) و ... که تغییرات واضحی در شکل جمجمه ایجاد می کنند، **عادات، مراسم، و آیین های مختلفی** نیز می تواند تغییرات جمجمه ای واضح و شدید ایجاد نمایند.

برای مثال، مجله ی پزشکی مشهور و معتبر « Pediatrics » وابسته به « آکادمی اطفال آمریکا»، در مقاله ای که در جولای سال ۲۰۰۳ میلادی منتشر نموده است (۱۲۸)، به این نکته اشاره کرده است که به دنبال افزایش موارد به پشت خواباندن نوزادان و شیرخواران، به جهت جلوگیری از « سندرم مرگ ناگهانی شیرخوار: Sudden Infant Death Syndrome (SIDS)» (۱۲۹)، « افزایش واضحی » در بروز ناهنجاری های جمجمه ای از جمله « سر مورب (پلاژیو سفالی): Plagiocephaly» (۳۱) به وجود آمده است: (۱۲۸)

AMERICAN ACADEMY OF PEDIATRICS

CLINICAL REPORT

Guidance for the Clinician in Rendering Pediatric Care

John Persing, MD; Hector James, MD; Jack Swanson, MD; John Kattwinkel, MD; Committee on Practice and Ambulatory Medicine; Section on Plastic Surgery; and Section on Neurological Surgery

Prevention and Management of Positional Skull Deformities in Infants

ABSTRACT. Cranial asymmetry may be present at birth or may develop during the first few months of life. Over the past several years, pediatricians have seen an increase in the number of children with cranial asymmetry, particularly unilateral flattening of the occiput. This increase likely is attributable to parents following the American Academy of Pediatrics "Back to Sleep" positioning recommendations aimed at decreasing the risk of sudden infant death syndrome. Although associated with some risk of deformational plagiocephaly, healthy young infants should be placed down for sleep on their backs. This practice has been associated with a dramatic decrease in the incidence of sudden infant death syndrome. Pediatricians need to be able to properly diagnose skull deformities, educate parents on methods to proactively decrease the likelihood of the development of occipital flattening, initiate appropriate management, and make referrals when necessary. This report provides guidelines for the prevention, diagnosis, and management of positional skull deformity in an otherwise normal infant without evidence of associated anomalies, syndromes, or spinal disease.

ABBREVIATIONS. AAP, American Academy of Pediatrics; SIDS, sudden infant death syndrome.

birth. Most of these deformities improve spontaneously during the first few months of life if the infant does not rest his or her head on the flattened area of the skull. If the infant continues to rest his or her head on the flattened side of the occiput, an initially occipital plagiocephalic deformity may be perpetuated or worsened by gravitational forces.³ Occipital flattening and atypical shape also may be caused by craniosynostosis, particularly lambdoid craniosynostosis.

If the skull deformity develops postnatally, an initially typical, rounded skull shape may become flattened occipitally as a result of static supine positioning. Associated torticollis or "wryneck" may occur as a consequence of hemorrhage (within the sternocleidomastoid muscle) and/or subsequent scarring within the sternocleidomastoid muscle, or muscle shortening caused by persistent, unidirectional positioning and limited neck motion.

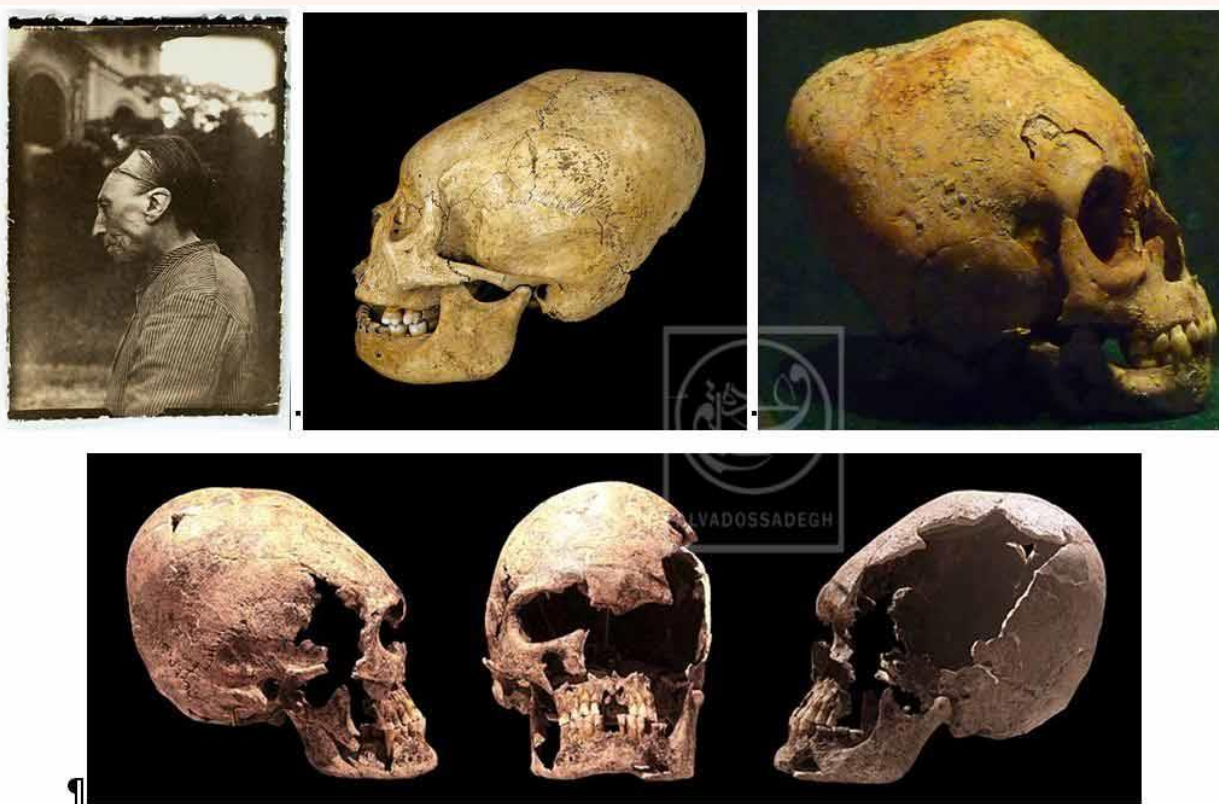
Incidence of deformational plagiocephaly has been estimated to be as low as 1 in 300 live births to as high as 48% of typical healthy infants younger than 1 year, depending on the sensitivity of the criteria

مجله ی پزشکی مشهور و معتبر « Pediatrics » وابسته به « آکادمی اطفال آمریکا»، در مقاله ای که در جولای سال ۲۰۰۳ میلادی منتشر نموده است، به این نکته اشاره کرده است که به دنبال افزایش موارد به پشت خواباندن نوزادان و شیرخواران، به جهت جلوگیری از « سندرم مرگ ناگهانی شیرخوار: Sudden Infant Death Syndrome (SIDS) »، «افزایش واضحی» در بروز ناهنجاری های جمجمه ای از جمله « سر مورب (پلاژیو سفالی): Plagiocephaly » به وجود آمده است.

همچنین ناهنجاری های دیگری همچون « سر پهن: Brachycephaly » نیز به این مسئله مرتبط دانسته شده است.(۱۳۰)

این مسئله، به خصوص در کودکانی که « نرمی استخوان » به دلایلی همچون « زایمان زودتر از موعد » داشته باشند، شایع تر است. (۱۳۱)

علاوه بر توصیه های پزشکی که در بالا، به آن ها اشاره گردید، موارد دیگری مانند عادات نگهداری از کودکان در جوامع مختلف، آیین و رسومات محلی و ... می تواند موجب ایجاد ناهنجاری های واضح در جمجمه گردد. برای مثال، موارد متعددی از تغییر شکل های شدید جمجمه ای بین سرخ پوستان آمریکای مرکزی و جنوبی و در بین اقوام « مایا: Maya »، « اینکا: Inca »، « نازکا: Nazca » « آلان ها: Alans » (ساکنان ایرانی الاصل منطقه ی اوستیا در گرجستان) (۱۳۲) و ... گزارش شده است که به دلایل اعتقادی و احتمالاً در نتیجه ی آداب و رسوم محلی آن ها بوده است: (۱۳۳)



تصاویر مختلفی از تغییر فرم جمجمه ای به دلیل آداب و رسوم محلی! تصویر بالا راست متعلق به یک سرخ پوست « مایا »، تصویر بالا وسط متعلق به یک سرخ پوست « نازکا»، تصویر بالا چپ متعلق به یک فرد سرخ پوست امروزی، و تصاویر پایین متعلق به فردی از قبیله ی « آلان » (قبیله ی ایرانی الاصل ساکن اوستیای گرجستان) می باشد.



تصویر بالا راست، روش های مختلف «مایا» ها برای تغییر شکل جمجمه ی فرزندان را نشان می دهد! تصویر بالا چپ، یک زن سرخپوست اهل قبیله ی «چینوک (شینوک): Chinook» را در منطقه ی آمریکای شمالی و در حالی که فرزند شیرخوار خود را در وسیله ی تغییر شکل دهنده ی جمجمه به دست گرفته است، نشان می دهد! در همین تصویر، ملاحظه می فرمایید که مادر این کودک نیز تغییر فرم جمجمه داشته است!

اما مسئله هنگامی جالب تر می شود که بدانیم حداقل در چند جمجمه ی «نئاندرتال» ها نیز وجود این تغییر شکل جمجمه ای عمدی ناشی از آداب و رسوم به چشم می خورد و حتی در مقالات علمی نیز به آن اشاره شده است: (۱۳۴)

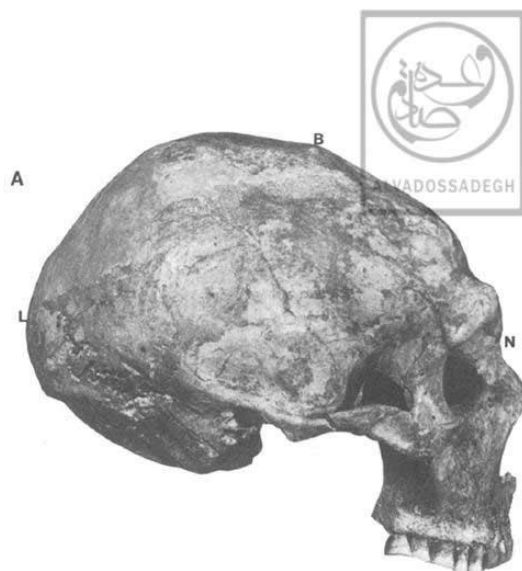
Artificial Cranial Deformation in the Shanidar 1 and 5 Neandertals¹

by ERIK TRINKAUS

Department of Anthropology, Peabody Museum, Harvard University, Cambridge, Mass. 02138, U.S.A. 29 ix 81

Artificial cranial deformation is one of the most widespread forms of human intentional body modification for esthetic purposes (Dingwall 1931). Research on the Neandertals from Shanidar Cave in Iraq shows that this practice may not be limited to recent humans. The Shanidar 1 and 5 cranial vaults (fig. 1) exhibit contours that contrast with those of other Neandertals and suggest that they experienced cranial deformation.

Shanidar 1 and 5 derive from the upper Mousterian levels of Shanidar Cave and date to the first half of the last glacial, at least 45,000 years ago (Solecki 1960, 1961). Their facial and postcranial skeletons are morphologically similar to those of other Neandertals from Central Asia, the Levant, and Europe and distinct from those of other fossil *Homo sapiens* (Stewart 1977, Trinkaus 1977, n.d.; Stringer and Trinkaus 1981). It is therefore assumed that their cranial vaults, if undeformed, would be morphologically close to those of other Neandertals.



در چند مقاله ی علمی، به تغییر شکل های مجموعه ای واضح ارادی در برخی مجموعه های منتسب به « نئاندرتال ها » اشاره گردیده است که فسیل های منتسب به «نئاندرتال» های موسوم به « Shanidar 1 » و « Shanidar 5 » از آن جمله اند!

کشف وجود تغییرات واضح عمدی در مجموعه ی « نئاندرتال » ها (۱۳۴)، این مسئله را متذکر می گردد که احتمال دارد برخی تفاوت های مجموعه ای موجود در « نئاندرتال » های مختلف نسبت به انسان های موسوم به انسان خردمند مدرن (یعنی خود ما!)، ناشی از دستکاری های عمدی مجموعه ای در سنین ابتدایی زندگی یعنی نوزادی و شیرخوارگی و به دلایل مذهبی یا آداب و رسوم محلی باشد. البته این مسئله در مجموعه های موسوم به « Shanidar 1 » و « Shanidar 5 » به قدری واضح بوده است که امروزه نیز خود دانشمندان به آن معترفند! (۱۳۴) اما ممکن است در سایر فسیل ها و مجموعه های منتسب به « نئاندرتال ها » نیز اشکال خفیف تری از این تغییرات مجموعه ای عمدی یا سهوی وجود داشته باشد.

البته با در نظر گرفتن احتمال بالای ابتلای « نئاندرتال ها » و به خصوص « کودکان نئاندرتال » به بیماری « نرمی استخوان (ریکتز): Rickets » که در بخش های قبلی به آن اشاره شد (۱۲۶)، احتمال این مسئله بالاتر نیز می رود!!! چرا که با توجه به نرمی استخوان ها در «نئاندرتال ها»، حتی به وسایل عجیب و غریبی که در تصاویر بالا ملاحظه نمودید نیز نیازی نبوده است! بلکه حتی در اثر وجود « کلاه»، « تاج » و سایر وسایلی که به دلیل آداب و رسوم « نئاندرتال ها»، بر سر کودکان یا حتی افراد بزرگسالشان قرار می گرفته است، ممکن بوده که تغییرات خفیف یا شدید مجموعه ای ایجاد شده باشد.

D) وجود شواهد مهمی از دستکاری های عمدی در مجموعه ی فسیل های منتسب به نئاندرتال های موسوم به « Shanidar 1 » و « Shanidar 5 » که در همین مقاله به آن اشاره گردید (۱۳۴)، نشان می دهد که آن چه که تکامل شناسان به عنوان « نئاندرتال ها » از آن نام می برند، از درجات مناسبی از هوشمندی برخوردار بوده اند! به نحوی که وسایل و ادواتی

جهت تغییر شکل مجمله های خودشان ساخته و به کار می بردند! در واقع دست کم، هوشمندی «نئاندرتال ها» به نحوی بوده است که همچون «مایاها»، «اینکاها» و ... که تمدن های بسیار هوشمندانه و پیشرفته ای در عصر باستان داشتند (۱۳۵)، از توانایی مناسبی در خلق و بهره برداری از ادوات تغییر دهنده ی مجمله بهره می برده اند!

این مسئله بیش از پیش نشان می دهد که «نئاندرتال ها» نه یک موجود جدا از «گونه» ی غیر از انسان، بلکه به احتمال قریب به یقین، متعلق به یک «نژاد» خاص از انسان ها بوده اند! البته باید این نکته را در نظر داشته باشیم که بسیاری از مواردی که تکامل شناسان به عنوان اسکلت و مجمله ی «نئاندرتال ها» معرفی می نمایند، نه لزوماً حتی یک نژاد خاص، بلکه بخشی از تنوع و گوناگونی اسکلتی موجود در انسان های امروزی داخل یک روستا، شهر یا حتی کشور باشد!!!

بدین ترتیب به نظر می رسد که این مسئله نیز همانند سدی در برابر ادعاهای تکامل شناسان می باشد.

(E) به موازات پیشرفت علم و کشف انواع و اقسام بیماری های اسکلتی از یک سو، و مطالعه ی مجدد فسیل های منتسب به «نئاندرتال ها» از سوی دیگر، شواهدی از وجود سایر بیماری های اسکلتی در فسیل های منتسب به «نئاندرتال ها» به وجود آمده است. (۱۳۶) در برخی از موارد، این بیماری ها بعد از ۱۰۰ سال از کشف فسیل های منتسب به «نئاندرتال ها» و مطالعه ی مجدد آن ها، آشکار شده است! (۱۳۶)

برای مثال، «دیسپلازی فیبرو: Fibrous Dysplasia» (۱۳۷) یک ناهنجاری استخوانی است که می تواند موجب تغییر شکل استخوانی در یک یا چند استخوان شود:



درگیری استخوان های مختلف در ناهنجاری استخوانی موسوم به « دیسپلازی فیبرو: Fibrous Dysplasia »

اما موضوع هنگامی جالب می شود که بدانیم، در مقاله ای که در سال ۲۰۱۳ میلادی منتشر شده است، به وجود ناهنجاری « دیسپلازی فیبرو: Fibrous Dysplasia » در فسیل منتسب به یک « نئاندرتال » موسوم به « Karpina 120.71 » و آن هم حدود ۱۱۰ سال پس از کشف این فسیل!، اشاره گردیده است! (۱۳۶)

فسیل منتسب به « نئاندرتال » ثبت شده با عنوان « Karpina 120.71 » در طی حفاری‌های انجام شده طی سال‌های ۱۸۹۹ الی ۱۹۰۵ میلادی در منطقه ی « Karpina » در شمال «زاگرب» پایتخت « کرواسی » به دست آمده است و حدود ۱۱۰ سال از کشف آن می‌گذرد.(۱۳۶)

اما جالب است که بدانیم حدود ۱۱۰ سال پس از کشف این فسیل، در مقاله ای که طی سال ۲۰۱۳ میلادی در مجله ی « PLOS ONE » منتشر شده است، به وجود شواهدی از بروز ناهنجاری « دیسپلازی فیبرو: Fibrous Dysplasia » در این فسیل، اشاره گردیده است:(۱۳۶)

OPEN ACCESS Freely available online



Fibrous Dysplasia in a 120,000+ Year Old Neandertal from Krapina, Croatia

Janet Monge¹, Morrie Kricun², Jakov Radovčić³, Davorka Radovčić³, Alan Mann⁴, David W. Frayer^{5*}

¹University of Pennsylvania Museum, University of Pennsylvania, Philadelphia, Pennsylvania, United States of America, ²Department of Radiology, University of Pennsylvania Museum, University of Pennsylvania, Philadelphia, Pennsylvania, United States of America, ³Croatian Natural History Museum, Zagreb, Croatia, ⁴Department of Anthropology, Princeton University, Princeton, New Jersey, United States of America, ⁵Department of Anthropology, University of Kansas, Lawrence, Kansas, United States of America

Abstract

We describe the first definitive case of a fibrous dysplastic neoplasm in a Neandertal rib (120.71) from the site of Krapina in present-day Croatia. The tumor predates other evidence for these kinds of tumor by well over 100,000 years. Tumors of any sort are a rare occurrence in recent archaeological periods or in living primates, but especially in the human fossil record. Several studies have surveyed bone diseases in past human populations and living primates and fibrous dysplasias occur in a low incidence. Within the class of bone tumors of the rib, fibrous dysplasia is present in living humans at a higher frequency than other bone tumors. The bony features leading to our diagnosis are described in detail. In living humans effects of the neoplasm present a broad spectrum of symptoms, from asymptomatic to debilitating. Given the incomplete nature of this rib and the lack of associated skeletal elements, we resist commenting on the health effects the tumor had on the individual. Yet, the occurrence of this neoplasm shows that at least one Neandertal suffered a common bone tumor found in modern humans.

Citation: Monge J, Kricun M, Radovčić J, Radovčić D, Mann A, et al. (2013) Fibrous Dysplasia in a 120,000+ Year Old Neandertal from Krapina, Croatia. PLoS ONE 8(6): e64539. doi:10.1371/journal.pone.0064539

Editor: Janet Kelso, Max Planck Institute for Evolutionary Anthropology, Germany

Received: January 2, 2013; **Accepted:** April 15, 2013; **Published:** June 5, 2013

ALVADOSSADEGH

حدود ۱۱۰ سال پس از کشف فسیل منتسب به « نئاندرتال » ثبت شده با عنوان « Karpina 120.71 », در مقاله ای که طی سال ۲۰۱۳ میلادی در مجله ی « PLOS ONE » منتشر شده است، به وجود شواهدی از بروز ناهنجاری « دیسپلازی فیبرو: Fibrous Dysplasia » در این فسیل، اشاره گردیده است!

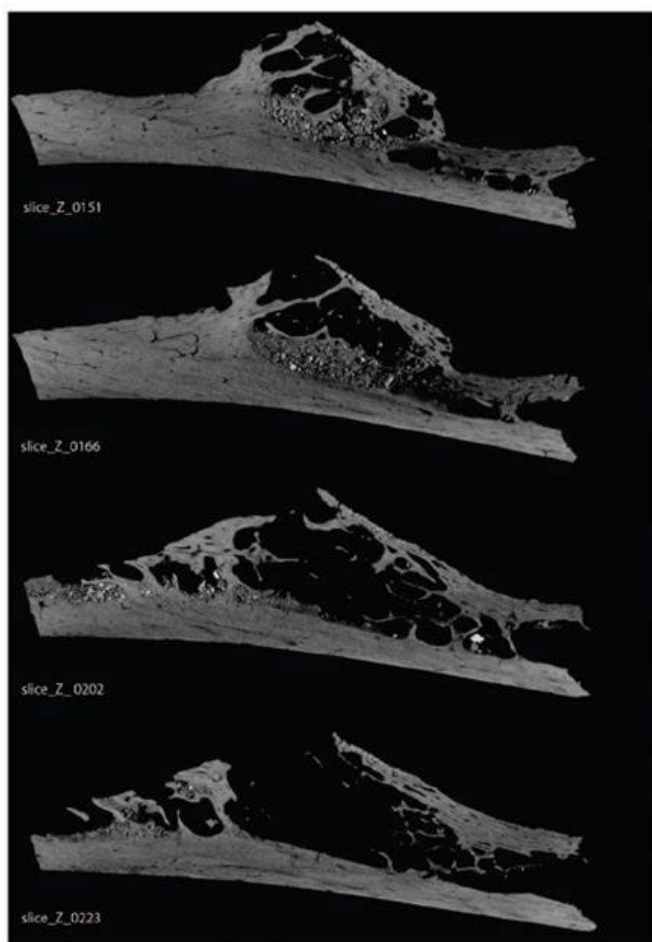


Figure 3. Krapina 120.71 was μ -CT scanned at 20 micron intervals (voxel size, 20 microns) across the long axis of the curved bone producing 495 individual images. Four slices are illustrated here showing the changing architectural detail of the internal tumor compartment. Loculations and vertical septations are clearly visible on each slice. Radiodense particles represent areas of adhering soil matrix that were part of the sedimentary environment.
doi:10.1371/journal.pone.0064539.g003

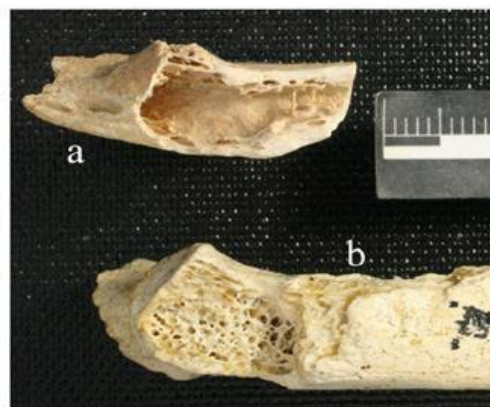


Figure 1. Krapina 120.71 in a caudal view (a). The large lesion is located above the tubercular facet and extends laterally. The trabeculae have been destroyed and the cortex appears expansive. The thin cortical bone forming the superior surface of the cavern was broken away postmortem. (b) Krapina 120.6 shows the normal pattern of bony trabeculae in the medullary space. The surface irregularities are post-mortem.
doi:10.1371/journal.pone.0064539.g001

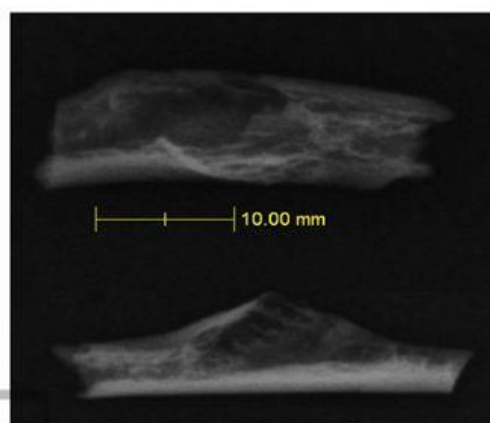


Figure 2. Radiograph of 120.71. Two views of Krapina 120.71 rib fragment: a: Superior/inferior radiograph view of Krapina 120.71 in position matching illustration in Figure 1; b: Lateral view in position matching the μ -CT scan series in Figure 3. The radiograph shows the full extent of the bony cavern excavated by the growth of the dysplastic mass. The lesion occupies most of the length of the fragment, but does not extend beyond the medial and distal borders. The full extent of the lesion is visible within this small rib fragment.
doi:10.1371/journal.pone.0064539.g002

حدود ۱۱۰ سال پس از کشف فسیل منتسب به « نئاندرتال » ثبت شده با عنوان « Karpina 120.71 » ، در مقاله ای که طی سال ۲۰۱۳ میلادی در مجله ی PLOS ONE منتشر شده است، به وجود شواهدی از بروز ناهنجاری « دیسپلازی فیبرو: Fibrous Dysplasia » در این فسیل، اشاره گردیده است!

اما مسئله ی پیدا شدن شواهدی از ابتلا به ناهنجاری « دیسپلازی فیبرو: Fibrous Dysplasia » در فسیل منتسب به یک « نئاندرتال » موسوم به « Karpina 120.71 » و آن هم حدود ۱۱۰ سال پس از کشف این فسیل (۱۳۶)، از چند جهت حائز اهمیت است:

الف) کشف ناهنجاری « دیسپلازی فیبرو: Fibrous Dysplasia » در « نئاندرتال ها »، باز هم مطالب ذکر شده در ابتدای قسمت ۵ این سلسله مقالات را تأیید می کند و این نکته را متذکر می گردد که بسیاری از ویژگی های منتسب به فسیل های به اصطلاح انسان سا، ممکن است مربوط به وجود بیماری ها، تفاوت های سنی، جنسی و بین نژادی انسان ها، و ... باشد، نه این که لزوماً این فسیل ها مربوط به گونه ای مجزا از انسان ها باشند.

ب) مغفول ماندن وجود ناهنجاری هایی مانند ناهنجاری « دیسپلازی فیبرو: Fibrous Dysplasia » در بررسی های فسیلی، همچون تأخیر ۱۱۰ ساله در کشف این ناهنجاری در فسیل منتسب به « نئاندرتال » موسوم به « Karpina 120.71 » (۱۳۶)، این واقعیت را بیش از پیش متذکر می گردد که بسیاری از قضاوت های قبلی در مورد فسیل های کشف شده، عجولانه و فاقد دقت کافی بوده است!

البته جالب است که در همه حال و در همه ی دوران ها، تکامل شناسان به گونه ای درباره ی اطلاعات خود از فسیل ها سخن می گویند که گویی تمام جزئیات مربوط به فسیل های مورد نظر را کشف کرده و حتی آنالیز تمام و کمالی از ویژگی های آناتومیک، ژنومیک و ... آن ها انجام داده اند! این تکامل شناسان، منتقدان خود را دگم و فاقد دانش می دانند، حال آن که سال ها بعد و پس از کشف ویژگی های جدید در فسیل های مذکور، با بی شرمی تمام و بدون عذرخواهی از برخورد مستبدانه و سخت گیرانه ی خود در سال های قبل، به صورت کاملاً آرام و بدون برانگیختن هر گونه توجهی، به تصحیح ادعاهای خود در مورد فسیل ها می پردازند! حال آن که باید از آن ها پرسید، به چه مجوزی سال ها قبل در مورد فسیل های مذکور، آن همه استبداد و سخت گیری به خرج می دادند، اما با گذشت زمان و مشخص شدن اشتباهات و نواقص ادعاهای آنان، به عذرخواهی از منتقدان خود نپرداخته اند!!! از سوی دیگر چه تضمینی دارد که آن چه که امروزه تکامل شناسان بر سر درستی آن ها پافشاری می کنند، به زودی زیر سوال نرود؟!!

البته ممکن است این نکته در این قسمت مطرح شود که اصولاً تغییر در اطلاعات، داده ها و تحلیل ها، بخشی از ذات علم است و قطعاً با پیشرفت های علمی، بخشی از اطلاعات علمی قبلی، مورد بازبینی، تغییر، حذف و تعدیل قرار می گیرد!

این نکته، مسئله ی مهمی است که خود ما نیز بر آن صحنه می گذاریم و به آن معتقدیم! اما به همین دلیل معتقدیم که طرفداران « فرضیه ی تکامل »، نباید بر صحت ادعای خویش، اصرار داشته باشند و ادعای گزاف اثبات شدن « فرضیه ی تکامل » و استفاده از عبارت جعلی «نظریه ی تکامل» را داشته باشند!!! زیرا همان گونه که در قسمت ۳ این سلسله مقالات با استفاده از مستندات علمی عنوان کردیم، « فرضیه ی تکامل » به هیچ عنوان لیاقت اطلاق عبارت « نظریه: Theory » یا « واقعیت: Fact » را ندارد! (۱۳۸) ضمن این که مثال هایی همچون کشف ناهنجاری هایی مانند ناهنجاری « دیسپلازی فیبرو: Fibrous Dysplasia » در فسیل منتسب به « نئاندرتال » موسوم به « Karpina 120.71 » و آن هم حدود ۱۱۰ سال پس از کشف این فسیل (۱۳۶)، کشف شواهدی از ابتلا به کمبود ویتامین D و « ریکتز » و « استئومالاسی » در بسیاری از « نئاندرتال ها » (۱۲۶)، و اختلاف نظر جدی دانشمندان درباره ی ابتلا یا عدم ابتلای جمجمه ی منتسب به « LB1 »؛ هومو فلورسینسیس: LB1, Homo floresiensis (۱۱۳) به ناهنجاری « میکروسفالی » و امثالهم، نشان می دهد که برخلاف پز عالمانه و روشنفکر مآبانه ی « تکامل شناسان »، نه تنها شواهد کافی در مورد « اثبات » شدن «فرضیه ی تکامل» وجود ندارد، بلکه هنوز و بعد از ۱۱۰ سال از کشف بسیاری از فسیل ها، جنبه های بسیار مهمی از آن ها هنوز هم ناشناخته مانده است که بعضاً برخی از این جنبه ها، نقشی کلیدی در تأیید یا رد ادعاهای مرتبط با « فرضیه ی تکامل » دارند!!!

مثال مربوط به کشف ناهنجاری « دیسپلازی فیبرو: Fibrous Dysplasia » در فسیل منتسب به « نئاندرتال » موسوم به « Karpina 120.71 » و آن هم حدود ۱۱۰ سال پس از کشف این فسیل (۱۳۶)، این نکته را متذکر می گردد که هنوز تا بررسی همه جانبه ی فسیل های مورد ادعای تکامل شناسان و اثبات نمودن صحت « فرضیه ی تکامل » بر اساس این فسیل ها، راهی دراز باقی مانده است!!!

F) یکی از موارد بحث بر انگیز پیرامون فسیل های منتسب به « نئاندرتال ها »، کشف چند فسیل در طی دهه های اخیر است که ویژگی های « دورگه: Hybrid » بین « نئاندرتال ها » و « انسان های مدرن » را نشان داده اند!

یکی از مهمترین فسیل ها در این زمینه، فسیل منتسب به کودک ۴ ساله ی « نئاندرتال » موسوم به « the Abrigo do Lagar Velho 1 » (مشهور به کودک لاپدو: Lapedo Child) است که در سال ۱۹۹۹ میلادی در منطقه ای به همین نام در کشور پرتغال، کشف گردیده است: (۱۳۹)



FIG. 1. Lagar Velho 1 *in situ*, with damaged skull and left forearm elements already removed.



FIG. 4. Anterior view of the long bones. (Black and white bars = 1 cm each.)

اسکلت منتسب به « نئاندرتال » موسوم به کودک ۴ ساله ی « the Abrigo do Lagar Velho 1 » (مشهور به کودک لاپدو: Lapedo Child) که در سال ۱۹۹۹ میلادی در منطقه ای به همین نام در کشور پرتغال، کشف گردیده است.

در مقاله ای که « دوراته. سی: Durate. C » و همکاران در سال ۱۹۹۹ میلادی و در نشریه ی « PNAS » منتشر نمودند، چنین عنوان کرده اند که اسکلت کودک مذکور، ویژگی های یک انسان « دورگه: Hybrid » ی حاصل آمیزش بین « نئاندرتال ها » و « انسان مدرن » را نشان می دهد: (۱۳۹)

Proc. Natl. Acad. Sci. USA
Vol. 96, pp. 7604-7609, June 1999
Anthropology

The early Upper Paleolithic human skeleton from the Abrigo do Lagar Velho (Portugal) and modern human emergence in Iberia

(Neandertals/mandible/postcrania/dentition/radiocarbon dating)

CIDÁLIA DUARTE*†, JOÃO MAURÍCIO‡, PAUL B. PETTIT§, PEDRO SOUTO‡, ERIK TRINKAUS¶||**, HANS VAN DER PLICHT††, AND JOÃO ZILHÃO‡‡

*Instituto Português do Património Arquitectónico, Divisão de Conservação e Restauro, Palácio da Ajuda, 1400-206 Lisbon, Portugal; †Department of Anthropology, 13-15 Henry Marshall Tory Building, University of Alberta, Edmonton T6G 2H4, AB, Canada; ‡Sociedade Torrejana de Espeleologia e Arqueologia, Quinta da Lezíria, 2350 Torres Novas, Portugal; §Radiocarbon Accelerator Unit, Research Laboratory for Archaeology and the History of Art, University of Oxford, 6 Keble Road, Oxford OX1 3QJ, England; ¶Department of Anthropology, Campus Box 1114, Washington University, St. Louis, MO 63130; ||Unité Mixte de Recherche 5809 du Centre National de la Recherche Scientifique, Laboratoire d'Anthropologie, Université de Bordeaux I, 33405 Talence, France; **Centrum voor Isotopen Onderzoek, Faculteit der Wiskunde en Natuurwetenschappen, Rijksuniversiteit Groningen, Nijenborgh 4, 9747 AG Groningen, The Netherlands; and ‡‡Instituto Português de Arqueologia, Avenida da Índia 136, 1300 Lisbon, Portugal

Contributed by Erik Trinkaus, April 26, 1999

ABSTRACT The discovery of an early Upper Paleolithic human burial at the Abrigo do Lagar Velho, Portugal, has provided evidence of early modern humans from southern Iberia. The remains, the largely complete skeleton of a ~4-year-old child buried with pierced shell and red ochre, is dated to ca. 24,500 years B.P. The cranium, mandible, dentition, and postcrania present a mosaic of European early modern human and Neandertal features. The temporal bone has an intermediate-sized juxtamastoid eminence. The mandibular mentum osseum and the dental size and proportions, supported by mandibular ramal features, radial tuberosity orientation, and diaphyseal curvature, as well as the pubic proportions align the skeleton with early modern humans. Body proportions, reflected in femorotibial lengths and diaphyseal robusticity plus tibial condylar displacement, as well as mandibular symphyseal retreat and thoracohumeral muscle insertions, align the skeleton with the Neandertals. This morphological mosaic indicates admixture between regional Neandertals and early modern humans dispersing into southern Iberia. It establishes the complexities of the Late Pleistocene emergence of modern humans and refutes strict replacement models of modern human origins.

The morphological mosaic of the Lagar Velho 1 child therefore indicates admixture between early modern humans spreading through Iberia and local Neandertal populations. Such morphological mosaics, with character states distinctive to each parental group (directional dominance), plus intermediate (additive) or divergent (overdominance or underdominance) configurations, characterize hybrids between subspecies, species, and genera of primates and carnivores (51-55). It is not known whether any one mosaic pattern would be expected, given specified ancestral morphological patterns, nor is it known how stable the pattern is likely to have been over time. However, the mosaic seen in Lagar Velho 1 conforms to the known patterns of hybridization.

Moreover, the dating of the burial to several millennia after the probable period of transition from Neandertal to early modern human in southern Iberia (28,000-30,000 years B.P.), and hence the persistence of a morphological mosaic for that time period, indicates that this child was not the result of a rare Neandertal/early modern interbreeding but the descendant of extensively admixed populations. There does not seem to be a better means of explaining why, in spite of sharing a similar material culture and identical burial practices with the Gravettian elsewhere in Europe, Lagar Velho 1 is anatomically so distinct.

The presence of such admixture supports the hypothesis (56, 57) of variable admixture between early modern humans dispersing into Europe and local Neandertal populations. It runs counter to the interpretation (58, 59) that, in western Europe, this transition involved the extinction without descent of the Neandertals and their complete replacement by dispersing early modern humans with more elaborate technological and sociocultural systems.

در مقاله ای که « دوراته. سی: Durate. C » و همکاران در سال ۱۹۹۹ میلادی و در نشریه ی « PNAS » منتشر نمودند، چنین عنوان کرده اند که اسکلت کودک مذکور، ویژگی های یک انسان « دورگه: Hybrid » ی حاصل آمیزش بین « نئاندرتال ها » و « انسان مدرن » را نشان می دهد !!!

البته ماجرا تنها به فسیل منتسب به « نئاندرتال » موسوم به کودک ۴ ساله ی the Abrigo « do Lagar Velho » ختم نشد؛ بلکه سیر چنین اکتشافاتی تا امروز نیز ادامه پیدا کرده و در آخرین مورد آن ها که در طی مقاله ای به وسیله ی « کاندمی. اس: Condemi. S » و همکاران در سال ۲۰۱۳ میلادی منتشر شده است، به وجود ویژگی های « دورگه: Hybrid » بین «نئاندرتال ها » و « انسان های مدرن » در فسیل منتسب به « نئاندرتال » موسوم به « متزنا: Mezzena » کشف شده در سال ۱۹۵۷ میلادی در منطقه ی « مونتی لسینی، ورونا، ایتالیا » اشاره گردیده و این مسئله به آمیزش احتمالی بین « نئاندرتال ها » و « انسان های به اصطلاح مدرن » نسبت داده شده است: (۱۴۰)

OPEN ACCESS Freely available online



Possible Interbreeding in Late Italian Neanderthals? New Data from the Mezzena Jaw (Monti Lessini, Verona, Italy)

Silvana Condemi^{1*}, Aurélien Mounier^{1,2}, Paolo Giunti³, Martina Lari⁴, David Caramelli⁴, Laura Longo^{5*}

1 UMR 7268 CNRS/Aix-Marseille Université/EFS ADES - Anthropologie bioculturelle, Droit, Ethique et Santé Faculté de Médecine - Secteur Nord Aix-Marseille Université, Marseille, France, **2** The Leverhulme Centre for Human Evolutionary Studies Biological, Anthropology Division, Department of Archaeology and Anthropology, University of Cambridge, Cambridge, United Kingdom, **3** Istituto Italiano di Preistoria e Protostoria, Firenze, Italy, **4** Università di Firenze, Dipartimento di Biologia Evoluzionistica, Laboratorio di Antropologia, Unità di Antropologia Molecolare/Paleogenetica, Firenze, Italy, **5** Musei Civici Fiorentini, Firenze, Italy

Abstract

In this article we examine the mandible of Riparo Mezzena a Middle Paleolithic rockshelter in the Monti Lessini (NE Italy, Verona) found in 1957 in association with Charentian Mousterian lithic assemblages. Mitochondrial DNA analysis performed on this jaw and on other cranial fragments found at the same stratigraphic level has led to the identification of the only genetically typed Neanderthal of the Italian peninsula and has confirmed through direct dating that it belongs to a late Neanderthal. Our aim here is to re-evaluate the taxonomic affinities of the Mezzena mandible in a wide comparative framework using both comparative morphology and geometric morphometrics. The comparative sample includes mid-Pleistocene fossils, Neanderthals and anatomically modern humans. This study of the Mezzena jaw shows that the chin region is similar to that of other late Neanderthals which display a much more modern morphology with an incipient mental trigone (e.g. Spy 1, La Ferrassie, Saint-Césaire). In our view, this change in morphology among late Neanderthals supports the hypothesis of anatomical change of late Neanderthals and the hypothesis of a certain degree of interbreeding with AMHs that, as the dating shows, was already present in the European territory. Our observations on the chin of the Mezzena mandible lead us to support a non abrupt phylogenetic transition for this period in Europe.

Citation: Condemi S, Mounier A, Giunti P, Lari M, Caramelli D, et al. (2013) Possible Interbreeding in Late Italian Neanderthals? New Data from the Mezzena Jaw (Monti Lessini, Verona, Italy). PLoS ONE 8(3): e59781. doi:10.1371/journal.pone.0059781

Editor: David Frayer, University of Kansas, United States of America

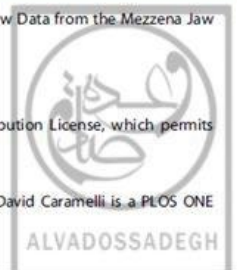
Received: October 30, 2012; **Accepted:** February 18, 2013; **Published:** March 27, 2013

Copyright: © 2013 Condemi et al. This is an open-access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution License, which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, provided the original author and source are credited.

Funding: The authors have no support or funding to report.

Competing Interests: Please note that in accord with PLOS ONE's guidelines, the fact that one of the authors of this article, David Caramelli is a PLOS ONE Editorial Board member does not alter the authors' adherence to all the PLOS ONE policies on sharing data and materials.

* E-mail: silvana.condemi@univ-amu.fr (SC); laura.longo@comune.fi.it (LL)



Introduction

One of the most frequently debated questions in paleoanthropology concerns the arrival in Europe of our species, *Homo sapiens*, anatomically modern humans (AMHs), and the fate of the humans who lived in this territory prior to their arrival, the Neanderthals.

The scenarios which have generally been accepted argue that this territorial expansion occurred during a period of great climatic change [15,16]. According to this hypothesis, the expansion of AMHs, identified primarily through their association with Aurignacian assemblages [13,17], pushed the Neanderthals associated with Mousterian assemblages toward southern Europe

در طی مقاله ای که به وسیله ی « کاندمی. اس: Condemi. S » و همکاران در سال ۲۰۱۳ میلادی منتشر شده است، به وجود ویژگی های « دورگه: Hybrid » بین «نئاندرتال ها» و « انسان های مدرن » در فسیل منتسب به « نئاندرتال » موسوم به « متزنا: Mezzena » کشف شده در سال ۱۹۵۷ میلادی در منطقه ی « مونتی لسینی، ورونا، ایتالیا » اشاره گردیده و این مسئله ناشی از آمیزش احتمالی بین «نئاندرتال ها» و « انسان های مدرن » دانسته شده است!

لازم به ذکر است به علت این که طبق محاسبات انجام شده ی زمین شناسی (البته باز هم با همان روش مسئله دار زمان سنجی رادیومتریک!!! و سایر روش های مسئله دار دیگر که در مقالات آینده به آن ها اشاره ی کوچکی خواهیم کرد!)، محدوده ی زمانی زیستن « نئاندرتال ها» از حدود ۲۵۰,۰۰۰ سال (برخی منابع ۵۰۰,۰۰۰ سال) قبل تا حدود ۳۲۰۰۰ سال (برخی منابع ۲۴۰۰۰ سال) قبل تخمین زده شده، و محدوده ی زمانی زیستن انسان های به اصطلاح مدرن از حدود ۲۰۰,۰۰۰ سال قبل تاکنون تخمین زده شده است (۱۲۱ و ۱۴۱)، تکامل شناسان نمی توانند ویژگی های بینابینی فسیل های « نئاندرتال » موسوم به « the Abrigo do Lagar Velho 1 » (مشهور به کودک لاپدو: Lapedo Child) و « متزنا: Mezzena » را به نفع خود مصادره کرده و آن ها را به عنوان گونه ی حد واسط « نئاندرتال ها » و « انسان های مدرن » معرفی نمایند! چرا که همزمانی قابل توجه در بخش اعظم زمان زیستن « نئاندرتال ها» با «انسان های مدرن»، مانع از این کار می شود!!!

به همین دلیل، محققان نویسنده ی مقالات فوق، وضعیت بینابینی فسیل های مذکور را به «دورگه: Hybrid» بودن فسیل های نامبرده در اثر آمیزش بین « نئاندرتال ها » و « انسان های مدرن » نسبت داده اند. (۱۳۹ و ۱۴۰)

گرچه ما کماکان ایرادات مربوط به عدم تناسب فسیل ها با واقعیت موجودات زنده ی صاحب آن ها را در این موارد نیز صادق می دانیم، اما اذعان محققان در مورد احتمال جدی آمیزش بارور بین « نئاندرتال ها » و « انسان های مدرن » (۱۳۹ و ۱۴۰)، حاوی نکات مهمی است که موجب

تقویت تناقضات ادعاهای طرفداران « فرضیه ی تکامل » شده و طرفداران این فرضیه را مبدل به بازنده ی قطعی مجادلات می نماید!!! این نکات عبارتند از:

الف) وجود احتمال جدی آمیزش بارور بین « نئاندرتال ها » و « انسان های امروزی » و وجود فرزندان « دورگه: Hybrid » مانند « the Abrigo do Lagar Velho 1 » (مشهور به کودک لاپدو: Lapedo Child) و « متزنا: Mezzena », بیش از هر نکته، این مسئله را تقویت می کند که « نئاندرتال ها » نه گونه ای جدا از انسان ها، بلکه « نژادی » از انسان ها بوده اند که توانایی آمیزش و زایش فرزندان بارور با « انسان » های به اصطلاح « مدرن » را داشته اند و با ما انسان ها در یک « گونه » قرار می گرفتند!!! چرا که مطابق مشهورترین و مقبولترین تعریف « گونه », افراد موجود در یک « گونه » شامل گروهی از موجودات زنده هستند که می توانند با هم تولید مثل کنند و فرزندان آن ها در آینده قدرت باروری خواهند داشت (۲۶) و این مسئله در مورد « نئاندرتال ها » و « انسان های امروزی » نیز صدق می کند و حاصل آمیزش آن ها، فرزندانی با قدرت باروری (به بحث ژنتیک نئاندرتال ها در ادامه توجه فرمایید)، بوده است!!! با توجه به این مسئله، سخنان ما در ابتدای قسمت ۵ این سلسله مقالات که اشاره نموده بودیم اختلافات ظاهری فسیل ها با یکدیگر، لزوماً به معنای وجود این فسیل ها در «گونه» ی مجزا نیست و ممکن است ناشی از بیماری ها یا تفاوت های سنی، جنسی و بین نژادی باشد، تأیید می گردد!

ب) در این جا ممکن است تکامل شناسان از ادعای خود در مورد دو گونه ی مجزا بودن « انسان مدرن » و « نئاندرتال ها » بدین صورت دفاع کنند و بگویند که علی رغم این که مشهورترین و مقبول ترین تعریف « گونه », این است که « افراد موجود در یک « گونه » شامل گروهی از موجودات زنده هستند که می توانند با هم آمیزش و تولید مثل کنند و فرزندان آن ها در آینده قدرت باروری خواهند داشت » (۲۶); اما دانشمندان به دلیل وجود مسایلی مانند بارور بودن فرزندان دورگه ی بین « کایوت ها: Coyotes » و « گرگ ها », هنوز بر سر تعریف کاملاً جامع و کامل پیرامون « گونه », به توافق نرسیده اند!!! (۱۴۲و۲۶)

البته ما نیز به این مسئله واقفیم که هنوز مشکلات جدی در مورد اطلاق « گونه » و تقسیم‌بندی موجودات زنده وجود دارد و بسیاری از دانشمندان نیز به مشکلات موجود در این زمینه، اشاره کرده‌اند: (۱۴۳)

326 Opinion *TRENDS in Ecology & Evolution* Vol. 16 No. 7 July 2001

The mind of the species problem

Jody Hey

The species problem is the long-standing failure of biologists to agree on how we should identify species and how we should define the word 'species'. The innumerable attacks on the problem have turned the often-repeated question 'what are species?' into a philosophical conundrum. Today, the preferred form of attack is the well-crafted argument, and debaters seem to have stopped inquiring about what new information is needed to solve the problem. However, our knowledge is not complete and we have overlooked something. The species problem can be overcome if we understand our own role, as conflicted investigators, in causing the problem.

Jody Hey
Dept of Genetics, Rutgers
University, Nelson
Biological Labs, 604
Allison Rd, Piscataway,
NJ 08854-5082, USA
e-mail:
jhey@mbd.rutgers.edu



ALVADOSSADEGH

Have enough words been said and written on the subject of what species are? How many evolutionary biologists sometimes wish that not one more word, in speech or text, be spent on explaining species? How many biologists feel that they have a pretty good understanding of what species are? Among those who do, how many could convince a large, diverse group of scientists that they are correct?

At this last and most essential task, many great scientists have tried and failed. Darwin, Mayr, Simpson and others have taught us about species, but none has been broadly convincing on the basic questions of what the word 'species' means or how we should identify species. For its entire brief history, the field of evolutionary biology has simply lacked a consensus on these two related questions. Indeed, there was broader consensus before Darwin. Given the once widespread acceptance of an essentialist view of species, perhaps Linnaeus was our most capable and persuasive species pundit¹, although he was wrong, of course. Darwin killed species essentialism, but in so doing, he fostered rather than settled questions about what species really are. Since then, the species problem has beseeched us like the mythical sirens. Again and again, we pose and seek an answer to the question 'what are species?'. Other allegories seem apropos as well²: consider that the species problem is like a sword, thrust by Darwin into the stone, and left for us to yank upon with determination and futility. The often dreamed of magic is a compelling definition of 'species' that fits our understanding of the causes of biological diversity and that leads us to identify species accurately and agreeably.

<http://tree.trends.com> 0169-5347/01/\$ - see front matter © 2001 Elsevier Science Ltd. All rights reserved. PII: S0169-5347(01)02145-0

علی رغم پیشرفت های خیره کننده ی علمی، هنوز مشکلات جدی در مورد اطلاق لفظ « گونه » و تقسیم بندی موجودات زنده وجود دارد و بسیاری از دانشمندان نیز به مشکلات موجود در این زمینه، اشاره کرده اند!

اما این توجیه « تکامل شناسان » برای فرار از مطلب ذکر شده پیرامون « نئاندرتال ها »، دردی از آن ها دوا نمی کند!!! بلکه حتی مشکل آن ها را بغرنج تر می نماید!!! در واقع وقتی که ملاحظه می کنیم در قرن ۲۱ هم هنوز تعریف جامع، کامل و کم نقصی پیرامون « گونه » وجود

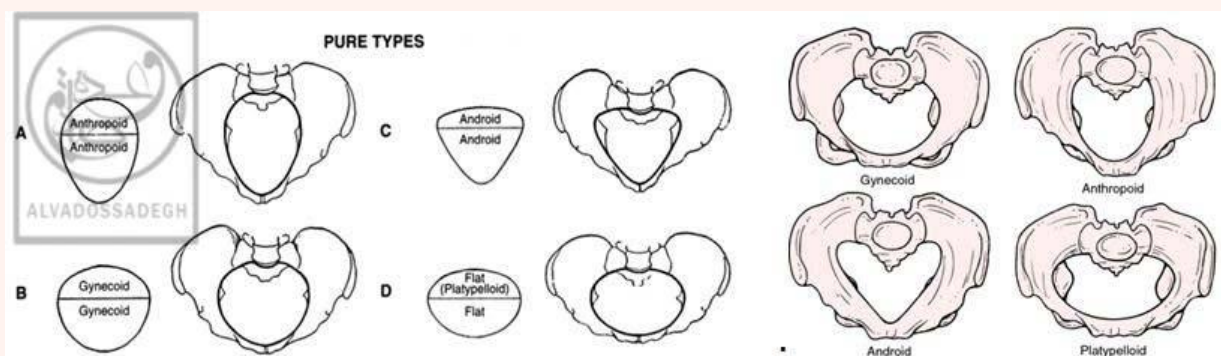
ندارد (۱۴۳)، چه طور می توانیم به ادعای تکامل شناسان پیرامون « تغییر گونه ها » و « تکامل گونه ها »، اعتماد کنیم؟!!!

وقتی که لفظ « گونه » هنوز مشخص و معین نیست (۱۴۳)، « تغییر گونه ها » چگونه می تواند مشخص و دقیق باشد؟!!! چگونه است که « تکامل شناسان » ادعاهای خود در زمینه ی « تغییر گونه ها » را اثبات شده می دانند، حال آن که هنوز مفهوم « گونه » در بین دانشمندان زیست شناس، مورد اختلاف است؟!!! (۱۴۳)

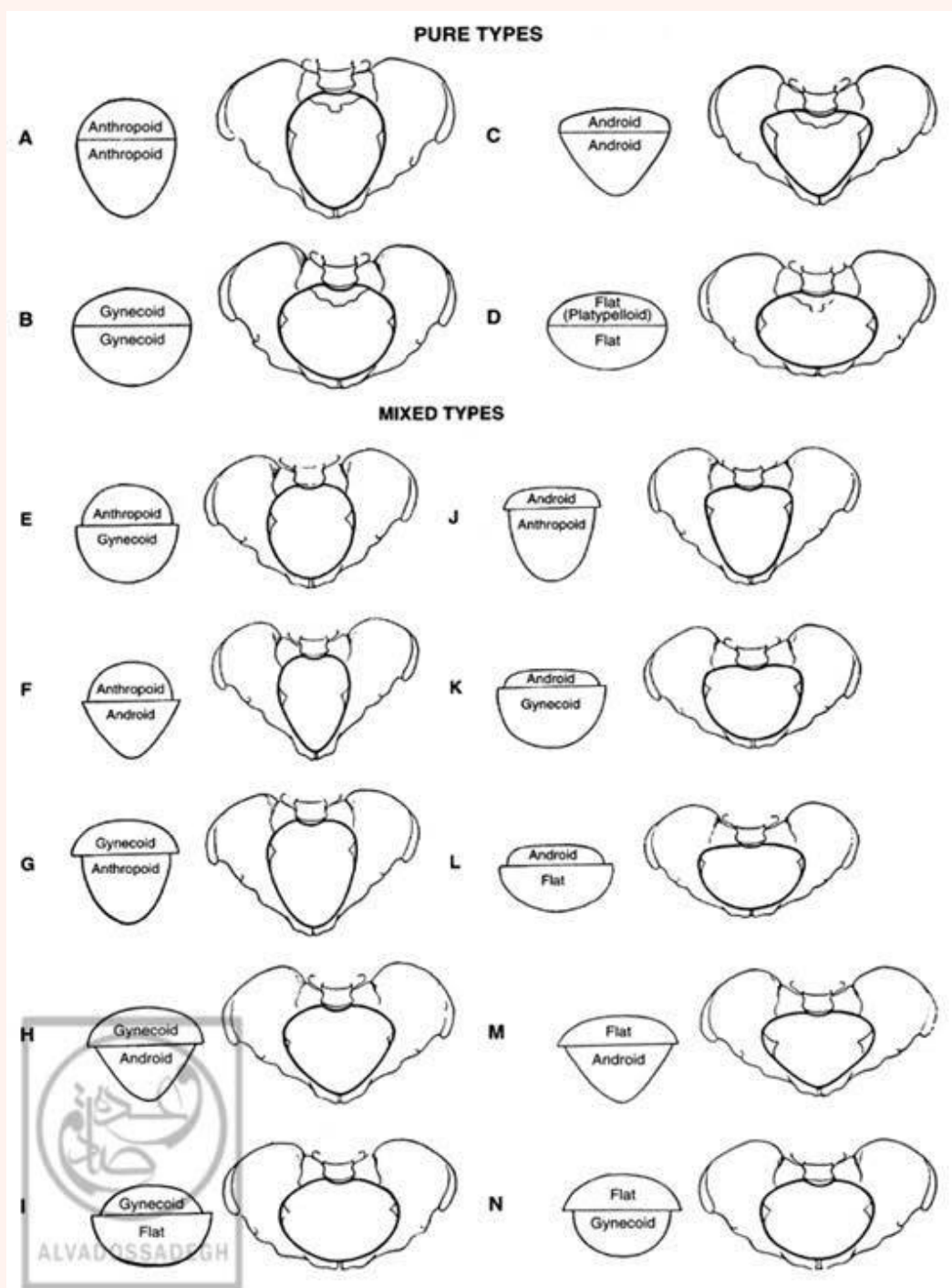
حتی اگر خوش بینانه و با اغماض به مسئله نگاه کنیم، این اختلاف نظر دانشمندان درباره ی مفهوم « گونه » (۱۴۳)، موجب می گردد تا ادعاهای تکامل شناسان پیرامون « تغییر گونه ها » از حد ادعا، « فرضیه » و « حدس » فراتر نرود!!! و با توجه به این مسئله، اطلاق لفظ « نظریه: Theory » به « فرضیه ی تکامل »، سخنی گزاف و بی اساس خواهد بود!!!

G یکی از موارد سهل انگاری و یا فریبکاری « تکامل شناسان » در مبحث فسیل شناسی، ارایه ی توالی های فسیلی و یا مقایسه های فسیلی بر مبنای آناتومی « استخوان های لگن » می باشد.

همان گونه که در بخش های قبلی این مقاله ذکر کردیم، استخوان های لگنی زنان، به چهار شکل عمده تقسیم می شود: (۳۹) ۱- فرم زنانه (گاینکوئید (ژنیکوئید): Gynecoid) ۲- فرم مردانه (آندروئید: Android) ۳- فرم پلاتی پلوئید (پلاتی پلوئید: Platypelloid) ۴- فرم آنتروپوئید (آنتروپوئید: Anthropoid). البته شکل های فرعی متعددی نیز وجود دارند که از ترکیب چهار شکل فوق، پدید می آیند.

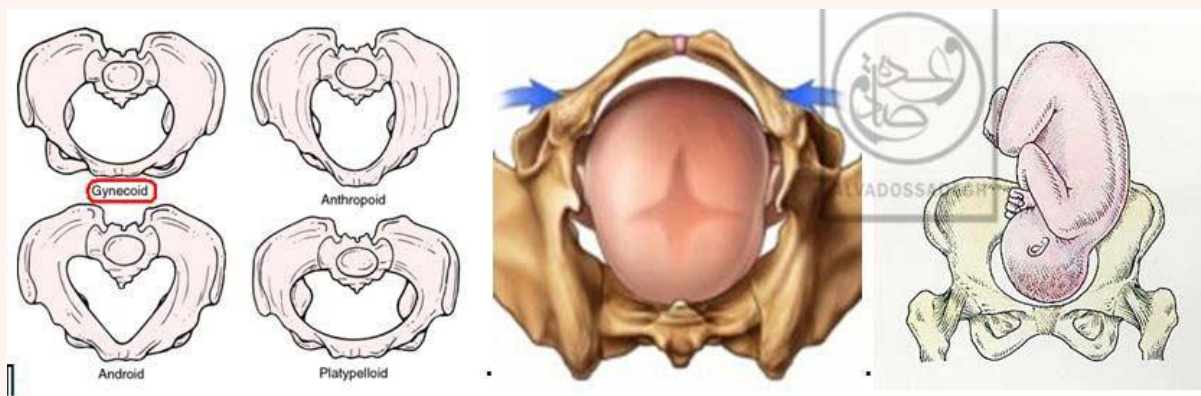


چهار فرم عمده ی لگن زنان: ۱ - فرم زنانه (گاینکوئید (ژنیکوئید): Gynecoid) ۲ - فرم مردانه (آندروئید: Android) ۳ - فرم پلاتی پلوئید (پلاتی پلوئید: Platypelloid) ۴ - فرم آنتروپوئید (آنتروپوئید: Anthropoid). توجه فرمایید که زنان به طور طبیعی ممکن است دارای لگنی به هر یک از فرم های فوق باشند، اما بهترین شکل لگن برای زایمان طبیعی، فرم لگن زنانه (گاینکوئید (ژنیکوئید): Gynecoid) می باشد.



چهار فرم عمده ی لگن زنان: ۱- فرم زنانه (گاینکوئید (ژنیکوئید): Gynecoid) ۲- فرم مردانه (آندروئید: Android) ۳- فرم پلاتی پلوئید (پلاتی پلوئید: Platypelloid) ۴- فرم آنتروپوئید (آنتروپوئید: Anthropoid). فرم های ترکیبی فرعی حاصل از ترکیب چهار فرم اصلی را نیز ملاحظه می فرمایید. توجه فرمایید که زنان به طور طبیعی ممکن است دارای لگنی به هر یک از فرم های فوق باشند، اما بهترین شکل لگن برای زایمان طبیعی، فرم لگن زنانه (گاینکوئید (ژنیکوئید): Gynecoid) می باشد.

گرچه هر یک از زنان، به طور طبیعی ممکن است فرم لگنی به صورت هر یک از شکل های اصلی و فرعی فوق داشته باشند، اما سهولت انجام زایمان طبیعی، به فرم لگن مادر، بسیار وابسته است؛ به طوری که در شرایط یکسان از نظر وزن و جثه ی جنین، زنان دارای فرم لگنی زنانه (گاینکوئید (ژنیکوئید): Gynecoid) زایمان بسیار راحت تری نسبت به زنان دارای فرم لگنی مردانه (آندروئید: Android) و فرم آنتروپوئید (Anthropoid) دارند و چه بسا ممکن است زنان دارای لگن های مردانه (آندروئید: Android) و فرم آنتروپوئید (Anthropoid) نتوانند زایمان طبیعی را به خوبی انجام داده و پزشکان معالج مجبور به انجام سزارین شوند تا از وارد شدن آسیب به مادر و نوزاد ممانعت به عمل آورند. (۳۹)

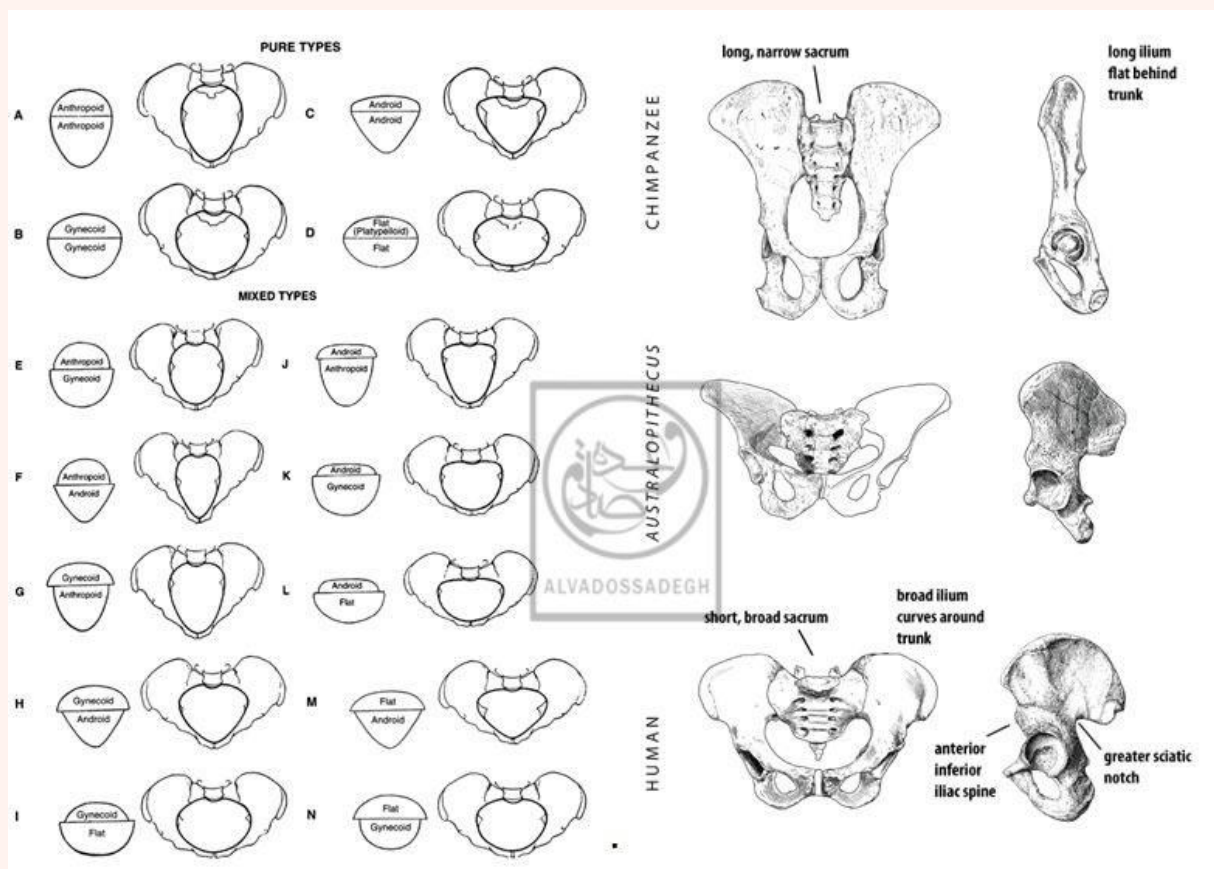


با توجه به این که در عمده ی زایمان های طبیعی، سر نوزاد اولین بخش خارج شونده از رحم و فضای لگنی است، از بین انواع فرم های لگنی زنان، فرم لگن گاینکوئید (ژنیکوئید): Gynecoid بیشترین فضا را برای سر نوزاد فراهم می نمایند و اجازه

می دهند تا سر نوزاد به خوبی از لگن عبور کرده و زایمان طبیعی به سهولت انجام شود؛ بنابراین بهترین نوع لگن زنان برای انجام زایمان طبیعی، فرم لگن زنانه (گاینکوئید (ژنیکوئید): Gynecoid) می باشد که این مسئله یک واقعیت مسلم در کتب تخصصی مربوط به زنان و زایمان می باشد.

بدین ترتیب همان گونه که ملاحظه فرمودید، فرم لگن زنان به صورت طبیعی می تواند به هر یک از فرم های چهار گانه ی اصلی فوق، یا سایر فرم های ترکیبی دوازده گانه ی اشاره شده باشد و این فرم های مختلف در زنان هر کشور و هر نژادی ملاحظه می گردد و این تنوع در گونه ی انسان، کاملاً طبیعی می باشد. یعنی زنی که فرم لگن وی به صورت مردانه (آندروئید: Android) و فرم آنتروپوئید (آنتروپوئید: Anthropoid) باشد، باز هم کماکان یک زن از گونه ی انسان بوده و مرد یا از گونه ی میمون ها و عنترها (میمون های بدون دم) نمی باشد! بلکه وی انسانی طبیعی از جنس زن است که برخی از استخوان های بدن وی شبیه مرد ها یا عنترها است و بجز در مورد زایمان طبیعی، تفاوت عمده ای در وی نسبت به بقیه ی زنان ایجاد نمی کند و چه بسا که همین گونه زنان نیز توانسته اند زایمان های طبیعی موفقی به دفعات زیاد داشته باشند.

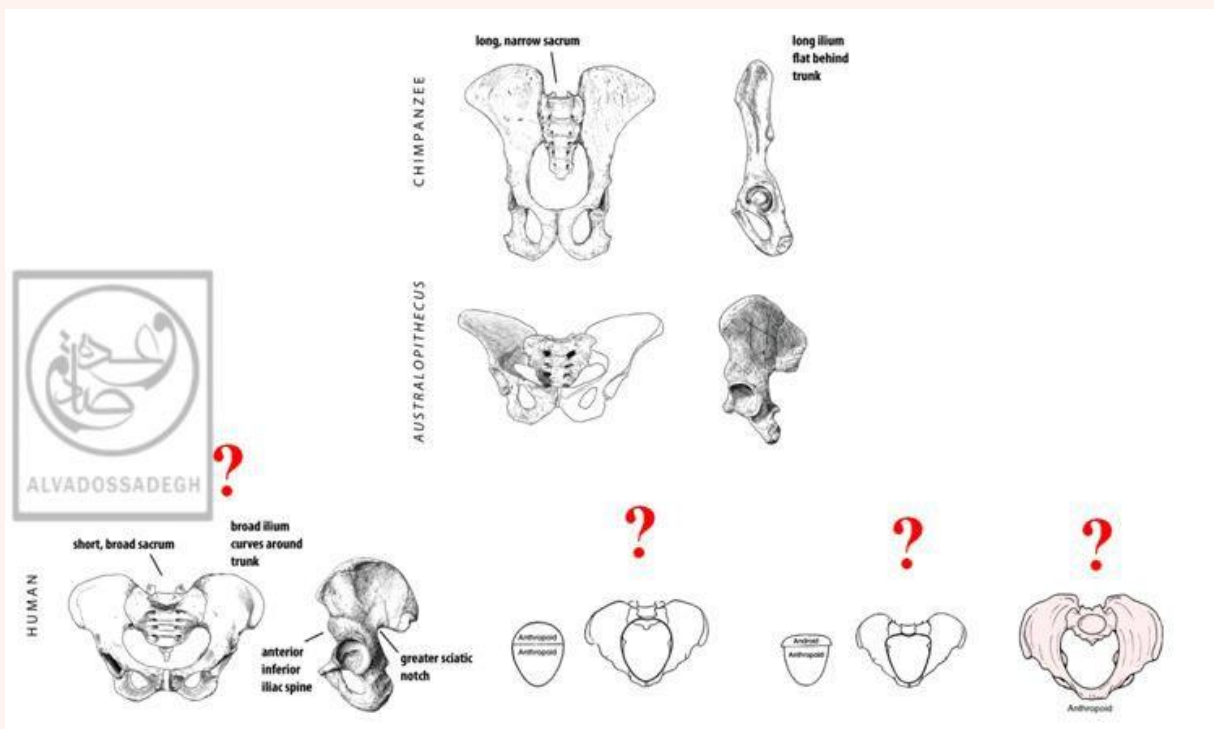
اما علی رغم مسلم بودن این اصل علمی، متأسفانه ملاحظه می کنیم که تکامل شناسان در کتب خود، به این تفاوت های بین فردی توجه نمی نمایند و توالی های فسیلی خود را بدون توجه به این تفاوت ها می سازند! برای مثال در تصاویر زیر ملاحظه می فرمایید که از بین انواع فرم لگن های انسان، تنها لگن زنانه (گاینکوئید (ژنیکوئید): Gynecoid) را قرار داده و به مقایسه ی آن با لگن شامپانزه و یک به اصطلاح انسان سا (هومینید) از گونه ی « جنوبی کپی عفاری : Australopithecus afarensis » موسوم به « لوسی: Lucy » (که در ابتدای مقاله نیز به آن اشاره شد)، اقدام نموده اند.



مقایسه ی گزینشی لگن زنانه (گاینکوئید (ژنیکوئید): Gynecoid) انسان با لگن شامپانزه و لگن یک به اصطلاح (هومینید) از گونه ی « جنوبی کپی عفاری :

Australopithecus afarensis « موسوم به « لوسی: Lucy » از سوی

تکامل شناسان (تصویر سمت راست)! تکامل شناسان با این اقدام عوام فریبانه و بدون اشاره به این که لگن طبیعی انسان می تواند به ۳ فرم اصلی دیگر و ۱۲ فرم فرعی دیگر باشد (تصویر سمت چپ) که از بین این انواع حتی گونه ی آنتروپوئید (آنتروپوئید: Anthropoid) نیز وجود دارد، به صورت گزینشی به مقایسه ی لگن های مذکور پرداخته اند.



مقایسه ی گزینشی لگن زنانه (گاینکوئید (ژنیکوئید): Gynecoid) انسان با لگن شامپانزه و لگن یک به اصطلاح (هومینید) از گونه ی « جنوبی کپی عفاری : **Australopithecus afarensis** » موسوم به « لوسی: Lucy » از سوی تکامل شناسان (تصویر سمت راست)! تکامل شناسان با این اقدام عوام فریبانه و بدون اشاره به این که لگن طبیعی انسان می تواند به ۳ فرم اصلی دیگر و ۱۲ فرم فرعی دیگر باشد (تصویر سمت چپ) که از بین این انواع حتی گونه ی آنتروپوئید (آنتروپوئید: Anthropoid) نیز وجود دارد، به صورت گزینشی به مقایسه ی لگن های مذکور پرداخته اند.

البته آن ها با این عوام فریبی عمدی، سعی می کنند تا به مخاطب بقبولانند که فرم لگن، از اجداد مشترک انسان ها و میمون ها (البته به زعم خودشان!) تا به امروز تغییر کرده است! حال آن که از پاسخ به این سوال خودداری می کنند که چرا تنوع موجود در فرم های لگن انسان ها را نادیده می گیرند؟!

البته این تنوع همان گونه که ذکر گردید، به صورت طبیعی و بدون وجود بیماری خاصی در جنس مونث گونه ی انسان پدید می آید؛ حال اگر بیماری هایی که موجب تغییرات استخوانی و اسکلتی در انسان می شوند (همچون بیماری پاژه ی استخوان) (۲۲) را نیز در نظر بگیریم، تنوع استخوان های لگنی انسان، چند برابر خواهد شد! بنابراین سو استفاده ی تکامل شناسان از فرم لگن زنانه (گاینکوئید (ژنیکوئید): Gynecoid) گونه ی انسان از بین ۱۶ فرم اصلی و فرعی لگن انسانی، و مقایسه ی تنها این نوع لگن با لگن سایر گونه ها همچون شامپانزه ها، نوعی عوام فربیی زیرکانه می باشد!

اما موضوع مقایسه ی گزینشی استخوان های « لگن »، تنها به « جنوبی کپی عفاری : Australopithecus afarensis » موسوم به « لوسی: Lucy » ختم نمی شود. بلکه تکامل شناسان، چنین مقایسه هایی را در مورد فسیل های منتسب به « نئاندرتال ها » نیز انجام داده اند! (۱۴۴)

Neandertal birth canal shape and the evolution of human childbirth

Timothy D. Weaver^{a,b,1} and Jean-Jacques Hublin^b

^aDepartment of Anthropology, University of California, Davis, CA 95616 and ^bDepartment of Human Evolution, Max Planck Institute for Evolutionary Anthropology, Deutscher Platz 6, D-04103 Leipzig, Germany

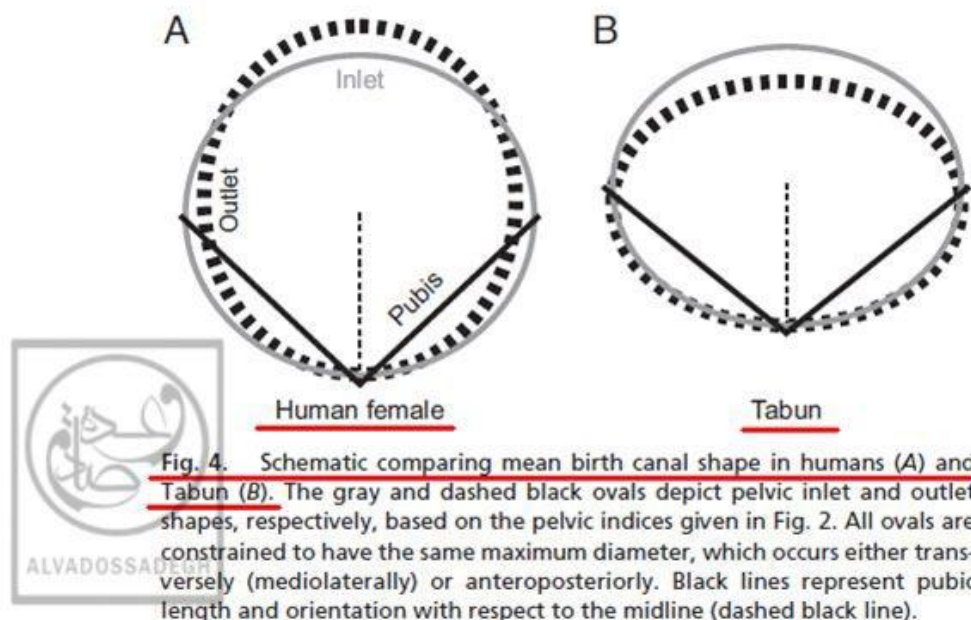
Edited by Richard G. Klein, Stanford University, Stanford, CA, and approved March 11, 2009 (received for review December 9, 2008)

Childbirth is complicated in humans relative to other primates. Unlike the situation in great apes, human neonates are about the same size as the birth canal, making passage difficult. The birth mechanism (the series of rotations that the neonate must undergo to successfully negotiate its mother's birth canal) distinguishes humans not only from great apes, but also from lesser apes and monkeys. Tracing the evolution of human childbirth is difficult, because the pelvic skeleton, which forms the margins of the birth canal, tends to survive poorly in the fossil record. Only 3 female individuals preserve fairly complete birth canals, and they all date to earlier phases of human evolution. Here we present a virtual reconstruction of a female Neandertal pelvis from Tabun, Israel. The size of Tabun's reconstructed birth canal indicates that childbirth was about as difficult in Neandertals as in present-day humans, but the canal's shape indicates that Neandertals had a more primitive birth mechanism. A significant shift in childbirth apparently occurred quite late in human evolution, during the last few hundred thousand years. Such a late shift underscores the uniqueness of human childbirth and the divergent evolutionary trajectories of Neandertals and the lineage leading to present-day humans.

Tabun's left pubis and ilium and right pubis, ischium, and ilium have been preserved. Whether the skeleton originates from archaeological layer C or layer B is uncertain; thus, its geologic age could be closer to ~60,000 or ~100,000 years ago (3–5). Although the skeleton's exact age is somewhat in doubt, there is broad consensus regarding its Neandertal taxonomic designation and female sex (6, 7). The Tabun pelvis was originally described and partially reconstructed by McCown and Keith in 1939 (8). Later, Ponce de León, et al. (9) attempted another reconstruction, but they assumed a priori that Neandertals had a similar birth mechanism and cephalopelvic proportions as humans when making their reconstruction, which precludes using their work to assess whether in fact this is the case. They claimed that the preservation of the specimen forced them to make these assumptions (9), but, using different methods, we found that these assumptions are not required.

Results

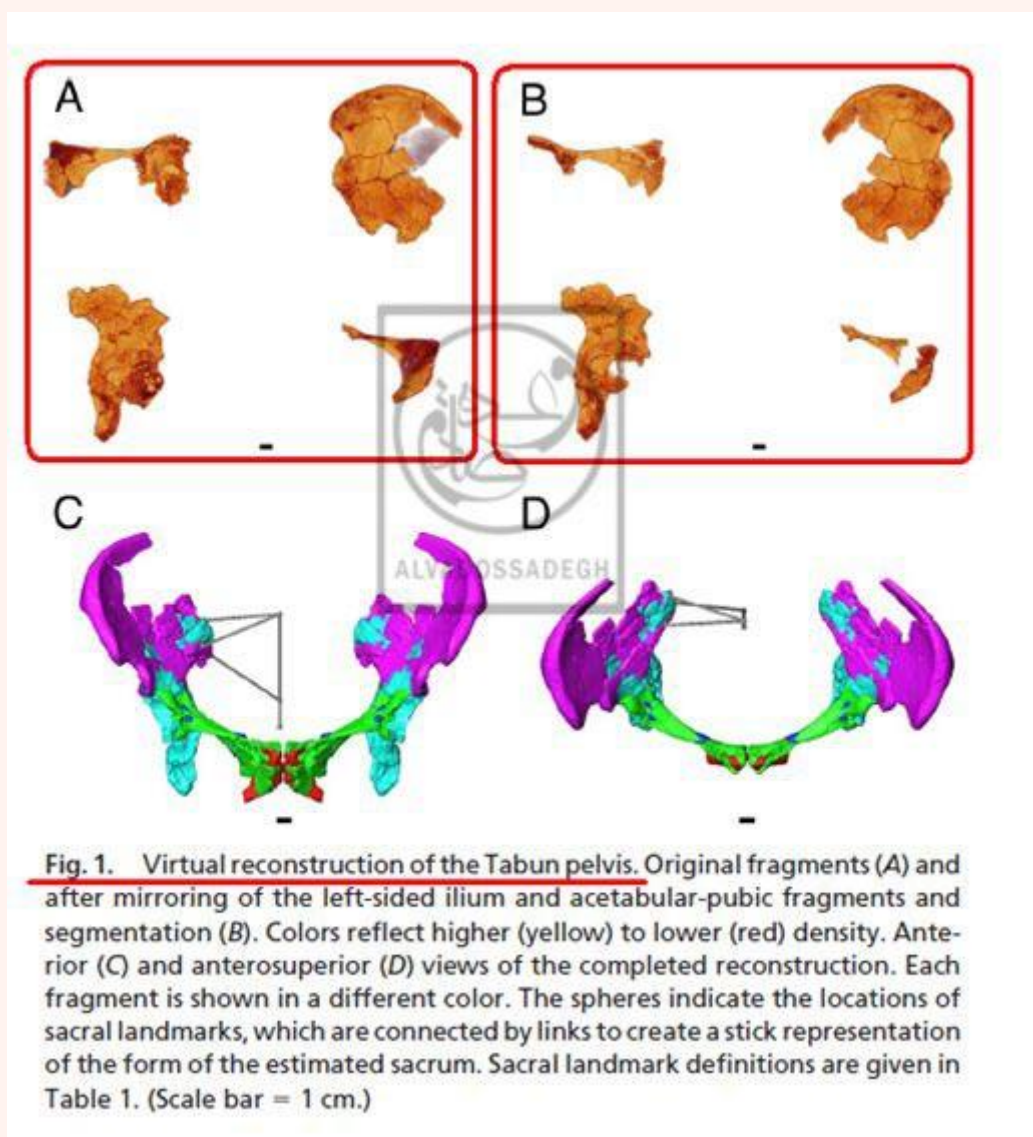
In brief, we created our virtual reconstruction (Fig. 1) as follows. We obtained computed tomography (CT) scans of the original pelvic fragments; virtually disassembled parts reconstructed by



مقایسه بین لگن انسان و لگن منتسب به یک «نئاندرتال» از جنس زن!

اما بر خلاف ظاهر فریبنده ی چنین مقاله ای، این مقاله نیز ضعف ها، اشکالات و ابهامات مهمی دارد:

الف) فسیل « لگن » منتسب به « نئاندرتال » زن موسوم به « تابون: Tabun » که از آن برای مقایسه با استخوان « لگن » انسان به اصطلاح مدرن! استفاده شده است، به هیچ عنوان استخوان « لگن » کامل و قابل اعتمادی نیست! (۱۴۴) چرا که این فسیل، تکه تکه بوده و بسیاری از تکه‌های آن مفقود شده هستند!!! به نحوی که بخش‌های زیادی از این فسیل « لگنی » در دست نیست!!! تصاویر زیر، فسیل « لگن » تابون را به نمایش می‌گذارد: (۱۴۴)



فسیل « لگن » منتسب به « نئاندرتال » زن موسوم به « تابون: Tabun » که از آن برای مقایسه با استخوان « لگن » انسان به اصطلاح مدرن! استفاده شده است، به هیچ عنوان استخوان « لگن » کامل و قابل اعتمادی نیست! چرا که این فسیل، تکه تکه بوده و بسیاری از تکه‌های آن مفقود می‌باشند!!! به نحوی که بخش‌های زیادی از این فسیل « لگنی » در دست نیست!!!

بدین ترتیب، به دلیل عدم وجود بخش های مهمی از این فسیل لگنی، مقایسه ی آن با فسیل های کامل، از نظر علمی چندان صحیح نیست!

ب) گرچه یکی از امتیازات این مطالعه، مقایسه ی میانگین پارامترهای « لگن » انسان های به اصطلاح امروزی با « لگن » منتسب به فسیل « نئاندرتال » زن موسوم به « تابون » است (۱۴۴)، اما باز هم دقت کافی در چنین مطالعه ای لحاظ نشده است!

علت این سخن ما این است که هنگامی می توان تا حدی به چنین مطالعاتی اطمینان کرد که « میانگین » پارامترهای مربوط به فسیل چند « نئاندرتال » را با « میانگین » پارامترهای مربوط به استخوان لگنی چند « انسان به اصطلاح مدرن » بررسی کرد!!! در واقع مقایسه ی دو « میانگین » کم و بیش ارزشمند است، نه مقایسه ی یک « میانگین » با تنها « یک فسیل »!!! این در حالی است که مولفان مقاله ی مذکور، پارامترهای مربوط به فقط و فقط یک فسیل « لگن » منتسب به « نئاندرتال » زن و آن هم فسیل « چند تکه شده » و « ناقص » لگن مذکور را با « میانگین » پارامترهای « لگن » انسان های به اصطلاح امروزی مقایسه کرده اند!!! (۱۴۴) که این نوع مقایسه ناقص و ضعیف است!

ج) اما نکته ی دیگری که در این میان حائز اهمیت است، این است که مولفان مقاله ی نامبرده فراموش کرده اند که در مطالعات و مقالات انجام شده بر روی انسان های امروزی نیز، تفاوت های فاحشی در ابعاد و پارامترهای مربوط به استخوان « لگن » انسان های نژاد های مختلف ملاحظه گردیده است: (۱۴۵)

Racial Differences in Pelvic Anatomy by Magnetic Resonance Imaging

Victoria L. Handa, MD, Mark E. Lockhart, MD, MPH, Julia R. Fielding, MD, Catherine S. Bradley, MD, MSCE, Linda Brubakery, MD, MS, Geoffrey W. Cundiffy, MD, Wen Ye, PhD, and Holly E. Richter, PhD, MD

From the Department of Gynecology and Obstetrics, Johns Hopkins University, Baltimore, Maryland; Department of Radiology, University of Alabama at Birmingham, Birmingham, Alabama; Department of Radiology, University of North Carolina, Chapel Hill, North Carolina; Department of Obstetrics and Gynecology, University of Iowa Carver College of Medicine, Iowa City, Iowa; Department of Obstetrics and Gynecology and Urology, Loyola University Medical Center, Maywood, Illinois; University of British Columbia, Vancouver, British Columbia, Canada; Department of Biostatistics, University of Michigan, Ann Arbor, Michigan; and Department of Obstetrics and Gynecology, University of Alabama at Birmingham, Birmingham, Alabama.

Pelvic Floor Disorders Network

Abstract

OBJECTIVES—To use static and dynamic magnetic resonance imaging (MRI) to compare dimensions of the bony pelvis and soft tissue structures in a sample of African-American and white women.

METHODS—This study used data from 234 participants in the Childbirth and Pelvic Symptoms Imaging Study, a cohort study of 104 primiparous women with an obstetric anal sphincter tear, 94 who delivered vaginally without a recognized anal sphincter tear and 36 who underwent by cesarean delivery without labor. Race was self-reported. At 6–12 months postpartum, rapid acquisition T2-weighted pelvic MRIs were obtained. Bony and soft tissue dimensions were measured and compared between white and African-American participants using analysis of variance, while controlling for delivery type and age.

RESULTS—The pelvic inlet was wider among 178 white women than 56 African-American women (10.7 ± 0.7 cm compared with 10.0 ± 0.7 cm, $P < .001$). The outlet was also wider (mean intertuberous diameter 12.3 ± 1.0 cm compared with 11.8 ± 0.9 cm, $P < .001$). There were no significant differences between racial groups in interspinous diameter, angle of the subpubic arch, anteroposterior conjugate, levator thickness, or levator hiatus. In addition, among women who delivered vaginally without a sphincter tear, African-American women had more pelvic floor mobility than white women. This difference was not observed among women who had sustained an obstetric sphincter tear.

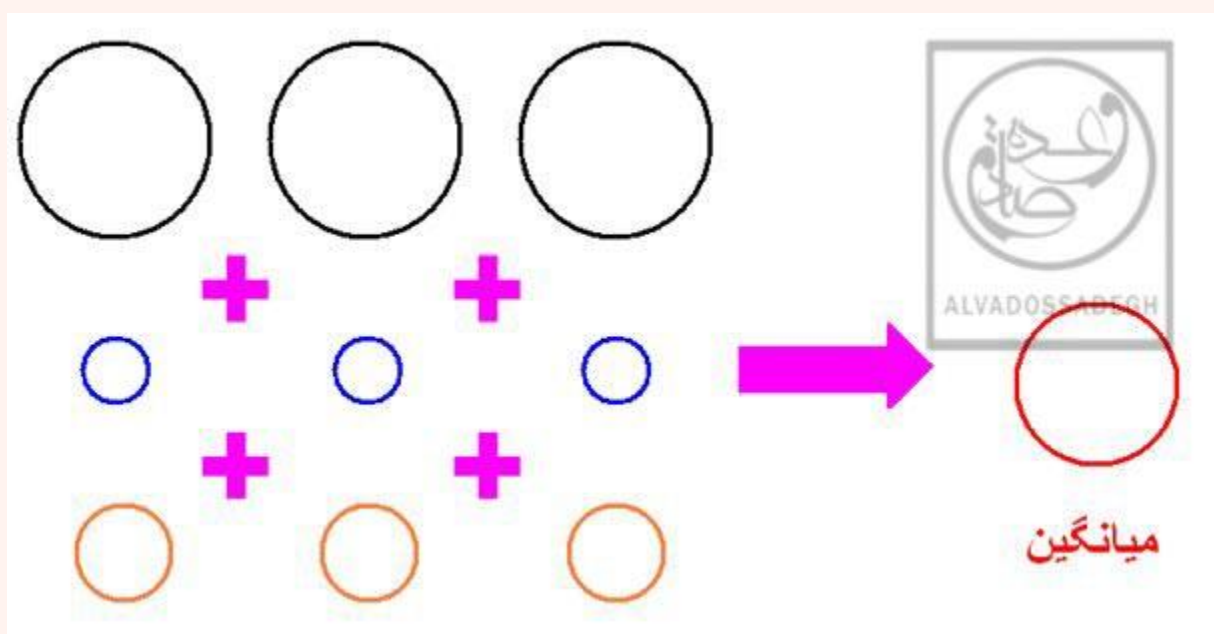
CONCLUSION—White women have a wider pelvic inlet, wider outlet, and shallower anteroposterior outlet than African-American women. In addition, after vaginal delivery, white women demonstrate less pelvic floor mobility. These differences may contribute to observed racial differences in obstetric outcomes and to the development of pelvic floor disorders.

در مطالعات و مقالات انجام شده بر روی انسان های امروزی نیز، تفاوت های فاحشی در ابعاد و پارامترهای مربوط به استخوان « لگن » انسان های نژاد های مختلف ملاحظه گردیده است.

این مسئله، بسیار حائز اهمیت است؛ زیرا نشان می دهد علی رغم این که برتری نسبی استفاده از « میانگین » برای بررسی پارامترهای « استخوان های لگن » انسان های اصطلاحاً امروزی نسبت به مقایسه ی « تک فسیل » ها ارزش بیشتری دارد، اما باز هم استفاده از « میانگین » پارامترهای استخوان « لگن » بی عیب و نقص نیست!!! چرا که مسئله ی تفاوت های نژادی اسکلت انسان ها را نمی تواند حل کند!!!

مثال زیر به روشن شدن این مسئله، کمک بیشتری می نماید:

تصویر زیر، سطح مقطع لگنی ۹ انسان از ۳ نژاد مختلف را به صورت شماتیک نشان می دهد که میانگین آن ها نیز در سمت راست تصویر و به صورت « دایره » ی قرمز رنگ به نمایش در آمده است:



همانگونه که ملاحظه می فرمایید، تک تک « دوایر فوق » که معرف سطح مقطع لگنی « تک تک انسان ها » از نژاد های مختلف می باشند، با دایره ی قرمز رنگ که معرف « میانگین » آن ها است، تفاوت دارند. اما این به این معنا نیست که این دوایر کوچک و بزرگ، مربوط به لگن یک موجود جدا از « گونه » ی « انسان » هستند!!! برای مثال

«سطح مقطع دایره های آبی رنگ»، از «سطح مقطع میانگین» که با «دایره ی قرمز رنگ» نشان داده شده است، بسیار کوچکتر می باشد، اما بسیار جالب است که دایره ی «قرمز رنگ»، معرف «میانگین» همان جمعیتی است که «دایره ی آبی رنگ» نیز بخشی از آن است!!!

بنابراین تفاوت تک فسیل منتسب به «نئاندرتال» زن موسوم به «تابون» با «میانگین» فسیل های انسان های امروزی، که در مقاله ی مذکور به آن اشاره شده است، لزوماً به این معنا نیست که تک فسیل «تابون»، مربوط به «گونه» ای جدا از انسان های امروزی است!!! و چنین نتیجه گیری از سوی تکامل شناسان، کاملاً کوتاه بینانه و ساده انگارانه است!

ادامه دارد...

خادم الامام (عج) - وعده صادق

بخش بعد: ادامه ی توالی فسیلی «نئاندرتال ها» ...

منابع و مأخذ

116 -

<http://www.answers.com/topic/neandertal>

،

<http://en.wikipedia.org/wiki/Neanderthals>

117 -

<http://www.sciencedaily.com/releases/2006/05/060519100438.htm>

118 -

Tattersall I, Schwartz JH (1999) Hominids and hybrids: The place of Neanderthals in human evolution. Proc Natl Acad Sci USA 96: 7117-7119.

،

http://cognition.clas.uconn.edu/~jboster/courses/anth1006_f13/lectures/primate_evolution/index.htm

119 -

<http://phenomena.nationalgeographic.com/2013/03/13/from-neanderthal-skull-to-neanderthal-brain/>

،

<http://www.answers.com/topic/neandertal>

120 -

<http://www.weedist.com/2013/06/high-scientist-the-lives-of-neanderthals/>

،

http://en.wikipedia.org/wiki/Neanderthal_behavior

121 -

<http://www.answers.com/topic/neandertal>

،

<http://en.wikipedia.org/wiki/Neanderthal>

،

<http://news.softpedia.com/news/Neanderthals-were-too-smart-to-survive-15264.shtml>

،

http://en.wikipedia.org/wiki/Cranial_capacity

122 -

<http://www.highstreetmail.com/research-and-opinions/study-raises-mysteries-about-human-evolution.html>

،

<http://www.sciencephoto.com/media/170776/view>

،

<http://news.softpedia.com/news/Neanderthals-were-too-smart-to-survive-15264.shtml>

123 -

http://www.aftabir.com/articles/view/sport/sport_knowing/c6_1345578475p1.php/%DA%86%D9%87%D8%A7%D8%B1-%D9%BE%D8%A7%DB%8C%D9%87-%D9%82%D9%87%D8%B1%D9%85%D8%A7%D9%86%DB%8C

،

<http://www.jamejamonline.ir/newspreview/1171553030475764985>

،

<http://www.iaus.ac.ir/Home/ShowPage.aspx?Object=News&CategoryID=5d4bf154-0e44-4dac-b330-d81519f6fcf8&LayoutID=6a1d48d0-4525-447e-83be-4552ded24f35&ID=8edd669c-ec50-4f01-8040-fccb4354db82>

124 -

<http://www.answers.com/topic/rickets>

،

<http://en.wikipedia.org/wiki/Rickets>

،

<http://www.answers.com/topic/osteomalacia>

9
<http://en.wikipedia.org/wiki/Osteomalacia>

125 -
<http://www.abroadintheyard.com/evolution-of-neanderthals-over-last-100-years-says-more-about-us/>

126 -
Ivanhoe F: Was Virchow right about Neandertal? Nature 1970;227:577-578.

9
(1970), D-Deficient neanderthal. The Sciences, 10: 12-13. doi: 10.1002/j.2326-1951.1970.tb00027.x

127 - رجوع شود به - Google Scholar.

128 -
Persing J, James H, Swanson J, Kattwinkel J. Prevention and management of positional skull deformities in infants. Pediatrics 2003;112:199-202.

129 -
<http://www.answers.com/topic/sudden-infant-death-syndrome>

9
http://en.wikipedia.org/wiki/Sudden_infant_death_syndrome

130 -
<http://en.wikipedia.org/wiki/Brachycephaly>

9
<http://www.answers.com/topic/brachycephaly-1>

131 -
<http://www.cheo.on.ca/uploads/Plagiocephaly/Plagiocephaly%20ENG.pdf>

9
Persing J, James H, Swanson J, Kattwinkel J. Prevention and management of positional skull deformities in infants. Pediatrics 2003;112:199-202.

132 -
<http://www.answers.com/topic/alans>

9
<http://en.wikipedia.org/wiki/Alans>

133 -
<http://www.answers.com/topic/artificial-cranial-deformation>

9
http://en.wikipedia.org/wiki/Artificial_cranial_deformation

134 -
Trinkaus, E. Artificial cranial deformation in the Shanidar 1 and 5 Neanderthals, Current Anthropology 23, 2 (1982), pp. 198-199.

9
Agelarakis A. 1993 The Shanidar Cave Proto Neolithic Human Population: Aspects of Demography and Paleopathology. Human Evolution 8, 235-253.

135 -
<http://www.answers.com/topic/maya>

9
http://en.wikipedia.org/wiki/Maya_civilization

9
<http://www.answers.com/topic/inca>

9
<http://en.wikipedia.org/wiki/Inca>

136 -

Monge J, Kricun M, Radovčić J, Radovčić D, Mann A, et al. (2013) Fibrous Dysplasia in a 120,000+ Year Old Neandertal from Krapina, Croatia. PLoS ONE 8(6): e64539. doi:10.1371/journal.pone.0064539

137 -

http://en.wikipedia.org/wiki/Fibrous_dysplasia_of_bone

9

<http://www.answers.com/topic/fibrous-dysplasia-polyostotic>

138 -

<http://www.alvadossadegh.com/fa/vijhe-13/19369-319369.html>

139 -

Duarte, C., Maurício, J., Pettitt, P.B., Souto, P., Trinkaus, E., van der Plicht, H., & Zilhão, J. (1999) The early Upper Paleolithic human skeleton from the Abrigo do Lagar Velho (Portugal) and modern human emergence in Iberia. Proceedings of the National Academy of Science (USA). 96, 7604-7609.

140 -

Condemi S, Mounier A, Giunti P, Lari M, Caramelli D, et al. (2013) Possible Interbreeding in Late Italian Neanderthals? New Data from the Mezzena Jaw (Monti Lessini, Verona, Italy). PLoS ONE 8(3): e59781. doi:10.1371/journal.pone.0059781

141 -

<http://www.answers.com/topic/anatomically-modern-humans>

9

http://en.wikipedia.org/wiki/Anatomically_modern_humans

142 -

<http://www.answers.com/topic/hybrid-biology>

9

http://en.wikipedia.org/wiki/Hybrid_%28biology%29

143 -

Hey, J. 2001 The Mind of the Species Problem. Trends in Ecology and Evolution 16: 326-329.

9

Rieseberg, L.H., T.E. Wood, and E. Baack. 2006. The nature of plant species. Nature 440:524-527.

9

<http://www.answers.com/topic/species-problem>

9

http://en.wikipedia.org/wiki/Species_problem

144 -

Weaver TD, Hublin JJ (2009) Neandertal birth canal shape and the evolution of human childbirth. Proc Natl Acad Sci U S A 106: 8151–8156. doi: 10.1073/pnas.0812554106

145 -

Handa,V. L.; Lockhart,M. E.; Fielding,J. R.; Bradley,C. S.; Brubaker,L.; Cundiff,G. W.; Ye,W.; Richter,H. E. Racial differences in pelvic anatomy by magnetic resonance imaging. Obstetrics & Gynecology 2008 ;111(4):914-920.